

به هر کس که به کمونیسم به عنوان جنبش "سیاسی" تعلق دارد

## نمونه هایی از سنت کمونیسم کارگری در مدیریت اختلاف نظر در حزب سیاسی

این اسناد را بخوانید و خود ببینید که کمونیسم کارگری چگونه به حزبیت، به نقش و جایگاه شخصیتها و حفظ حرمت سیاسی آنها، بویژه در دوران بروز اختلافات سیاسی و "تشنج" در صفوف خود، نگاه میکند و عمل میکند. از این نظر برای من دشوار بود که زیر برخی جملات و کلمات، خط تاکید بگذارم. ببینید چگونه کلام فرموله میشوند و چه عباراتی بکار گرفته میشوند تا انسانهای مبارز در راه یک آرمان سیاسی والا و عزیز، "متحد" و سرشار از "احترام متقابل" نگاه داشته بشوند؟ ببینید انسان رزمنده، در حزبی که سیاستهایش بر اساس مبانی کمونیسم کارگری و روش و متد سیاسی منصور حکمت تعیین میشود، چگونه احساس "قدرت" میکند و احترامش در میان همسنگران، "حد و مرزی" نمیشناسد؟

در هر حزب سیاسی بطور کلی و حزب کمونیستی بطور اخص، بروز اختلافات بین اعضا و یا رهبری، بلافاصله به مشغله حزب مربوطه تبدیل نمیشود و حزب سیاسی به موقعیت میزگرد و تریبون مناظره بین نظرات مختلف تنزل نمیکند. در سنت کمونیسم کارگری برای مدیریت اختلاف نظرات، موارد زیادی وجود دارند که اختلافات، هر اندازه شدید و متد اداره حزب هر اندازه متفاوت، اما جدل ها و مصافها، نه تنها جهت نشان دادن "شفافیت نظری" رو به جامعه علنی نشدند، بلکه حتی گاه در محدوده نشست مرکزیت محفوظ نگاه داشته شدند. در یک حزب سیاسی، هدف گردآوردن تعداد هر چه بیشتری انسان در راستای آرمان آن حزب است و نه طرح علنی اختلافات درونی به منظور طرد منحرفین و مرتدین و یا انقلاب فرهنگی و کلاه بوقی گذاشتن سر مخالف نظری.

کمونیسم کارگری به قدمت کنگره دوم کومه له، فروردین سال ۱۳۶۰ و هژمونی مارکسیسم انقلابی، به دوران "فتوا"ها در محفل و محفل بازی نقطه پایانی گذاشت. حرف زدن و اظهار نظر کردن در چهارچوب موازین مصوب قرار گرفت و دیگر کسی نمی توانست به اتکاه کلید داری یک محفل "سابقه دار"، سرنوشت هر مخالف ریش سفید محفل را به بازی بگیرد، انقلاب فرهنگی راه بیاندازد و مخالف سیاسی و نظری خویش را به ابراز ندامت و اقرار علیه وجدان سیاسی خود وادار کند. از آن پس، با فعال شدن کمونیسمی که منصور حکمت تدوین کننده مبانی آن بود، جلسات موازینی داشت، نحوه اعلام علنی مصوبات نشستها، مقرراتی داشت و هیچکس مجاز نبود به صرف اینکه تزه های جدیدی را به خواب دیده است، حرمت و حیثیت حزب سیاسی را به بازی بگیرد و دل و روده حزب سیاسی و جزئیات مشاجرات و یا متن تند نویسی جلسات را بیرون بریزد. به جز مصوبات مورد توافق، دیگر رسم نبود که عین مشاجرات در جلسات و صورت جلسات تندنویسی شده لحن محاوره ای، بدون توجه به حیثیت و حرمت شرکت کنندگان، در تمام جزئیات با همان نپختگی، ادبیت و کنترل نشده، خام و "بلند بلند فکر شده"، سر خود انتشار علنی یابند و یا به مشغله درونی کل حزب سیاسی تبدیل شوند. در موارد زیادی می بینیم که حتی نشست های پلنوم انتشار علنی نیافته و به اطلاع اعضا حزب هم نرسیده است. اما، اصرار به علنی کردن اختلافات درونی، در تمام جزئیات، بویژه در سیر اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری از همان روزهای آخر زندگی منصور حکمت، یک "گسست" آشکار از آن سنتهای حزبی کمونیسم کارگری در طول تاریخ مورد اشاره من بود. برای اصحاب کف جاییگر در آن غار گسسته از تاریخ کمونیسم نوین ایران، زندگی با خاطرات "خوش" اختلافات، دیگر عین فعالیت سیاسی است. برای بسیاری

دیگر، انگار زمان و مکان و حرکت تاریخ به دوره مبارزه "نظری" مارکسیسم انقلابی با سوسیالیسم خلقی، انتقال یافته است. این دنیای نوستالژیک دوم با غار نشینانی که هنوز به تعبیر خواب "تزه های" عاریتی دوخردادیها مشغول اند، دو سوی یک جبهه نبرد با شمشیر های چوبین، در این دوره "گسست" از سنتهای مدیریت اختلاف نظر در حزب سیاسی اند.

این مطالب و نوشته ها، غنی اند، منبع انرژی اند و همراه با کوه ادبیاتی که منصور حکمت در آثار خود، در نامه ها، مقالات و رساله ها، در سخنرانی ها و سمینارها و در طنزهای عمیق او برای ما به یادگار گذاشته است، سلاح رزم ما در نبردهای سیاسی و نیز مصاف های زندگی و مهمتر از همه ماتریال تشکیل یک حزب کمونیست کارگری به اتکاء این سنتهاست.

تفاوت ها را با کمونیسم کارمندی و ادبیات کمونیسم دانش آموزی و تزه های پلاستیکی یک بار مصرفی، ببینید و باز بشناسید. لحن علی جوادی و محمد آسنگران، اعضاء دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری موجود، را در مورد حمید تقوایی، لیدر حزب، نگاه کنید، شیوه خطاب "کمونیسم کارگری" را از جانب کورش مدرسی با لحن دوستانه و هرزه "نامه"، بهمن شفیق به او، مقایسه کنید و با روش ها و نحوه مدیریت مسئولانه اختلاف نظرها از جانب منصور حکمت، بسنجید، آیا واقعا تشابهی با جدل ها و مشاجرات لفظی و گاه فیزیکی بین دانش آموزان پیرو فدائی، پیشگام، و تشکیلات دانش آموزی خط ۳ ها، موسوم به "ادل- دال، نمی بینید؟ آیا آن گسستی را که به آن اشاره کردم، در جریان ادامه زندگی بقایا و خرده محافل بازمانده از تحزب کمونیسم کارگری در "دوره علنی سازی اختلافات درونی" تحت عنوان "شفافیت نظری"، به عینه مشاهده نمیکنید؟ نکته ای که برای من اهمیت دارد، تاسف برای جاماندگان نیست، توجه دادن به جامعه و به نسل جوان، انقلابیون سیاسی و فعالان سوسیالیست جنبش کارگری به وجود عینی یک سنت کمونیسم کارگری در مدیریت اختلاف نظرها، در "حزب سیاسی" است. جلب توجه جامعه به این مهم است که "گسست" مورد اشاره را به سنت واقعی آنان، یعنی به دوره غیر متحزب سوسیالیسم در ایران و صرفا محدود و منحصر به جدال و مناظره نظری پیوند بدهند. کتاب خاطرات "سیامک لطف الهی" از زندانیان "با سابقه" دوره شاه را بخوانید و داستان تلخ اختلاف بین "سیاسی کار"ها و "نظامی کار"ها را تعقیب کنید، تا متوجه شوید آن نخبگان سیاسی در روزهای انقلاب ۵۷ چگونه حتی مرز دشنام و اتهام را تا دست بردن به "تیزی" و بطری شکسته، برای پیشبرد "اختلاف سیاسی" در هم شکستند. کمونیسم سیاسی و سنت های کمونیسم کارگری و منصور حکمت در مدیریت و هدایت مسئولانه اختلاف نظرها در جنبش سوسیالیستی، آن تاریخ با همه سنتهای جان سخت رسوب یافته در ذهنیت سیاسیون "سابقه دار" در کمونیسم ملی و خلقی و دانش آموزی را به تاریخ سپرد. عروج مجدد رسوبات کهن بدون گسست از کمونیسم سیاسی و کمونیسم حزبیت یافته، ممکن نبود. جامعه باید این حقیقت را بداند.

برای اطلاع جامعه بد نیست تاکید کنم که حجم نوشته ها در اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری، از جانب کسانی که چه بسا یک نوشته در نشریات علنی نداشتند، چه بسا از هیچ تز پنهان جرات رونمایی نداشتند، تا چه اندازه زیاد است؟ این دنیا، دنیای سیاست حرفه ای و کمونیسم سیاسی نیست، دنیای بی ربط و ظبط و شلخته "محفل" بی درو پیکر و معاف از هر موازین و پرنسیپ و هر کار جدی، متین و صمیمانه سیاسی است.

## نمونه ۱

نارضايتی محفل اعضاء "فدراسیونی" حزب در برابر حزب و حزبی ها قرار گرفته بود. او به عنوان مامور کمیته مرکزی حق نداشت، نشریه همبستگی را گروگان بگیرد تا اگر حزبیت در برابر محفلیسم قد علم کند، آن را "سر بُرد".

انتقاد دوم خطاب به بهمن شفیق بود. به او گفت، انگار متوجه نیست که بر صندلی و موقعیت چه کسانی نشسته است. او حرمت موقعیت کمیته مرکزی را زیر پا گذاشت و به عنوان آدمی بیرون از حزب، شروع کرد به "فتوا" دادن علیه حزب و در دفاع از محفل فدراسیونی ها و اعضاء جان برکف "پانین". هیچوقت قیافه در هم شکسته شفیق یادم نمیرود. در فاصله استراحت من را نزد خود خواند و با چشمانی پر از اشک، گفت: "من از سنت پیشگام، سازمان دانش آموزان هوادار فدائی آمده ام". شاید آن "اعتراف" به گناه در خلوت درد دل غیر رسمی، برای او نوعی تسکین بود به منظور اجتناب از قبول اشتباه سیاسی او در جلسه و به طور "رسمی". هر چه بود او دستکم در وحدان شخصی اش، متوجه شده بود: "ترمز را بریده بود"

بسیار آموزنده است که یادآوری کنم، بحث های این پلنوم و مشخصا آن انتقادات به فرهاد بشارت و بهمن شفیق، حتی در اختیار اعضاء حزب قرار داده نشد. حزب سیاسی با باشگاه جنگ نظرات و فتوا در تایید یا نفی نظرات درست یا نادرست، تفاوت دارد. تردیدی نبود که حق با منصور حکمت بود، و فرهاد بشارت و بهمن شفیق هم متوجه شدند حق با او بود. اما منصور تصمیم نداشت که صرفا به منظور نشان دادن نظرات "سازش ناپذیر" خود، بهمن شفیق و فرهاد بشارت را وادار به تمکین و تسلیم کند و یا در باره آن اختلاف، میدانی برای جدل بین اعضاء و اردوکنشی و جنگ محفلی در حزب باز کند. نکته قابل تامل دیگری که بسیار آموزنده بود، این بود که پیرامون و در حاشیه همان مساله، اختلافات شدیدی بین چند نفر از اعضاء کمیته مرکزی، که یک طرف آنها اتفاقا همین علی جوادی بود، در گرفته بود و نامه های شدیدالحنی رد و بدل شده بودند. منصور حکمت توصیه کرده بود، یک کپی از آن نوشته ها روی میزی گذاشته شود که هر کس خواست، برود بخواند. یعنی با درایت از تبدیل شدن یک کشمکش بین اعضاء کمیته مرکزی به مشغله حزب جلوگیری کرد. به این ترتیب موضوع آن کشمکش ها بین چند عضو کمیته مرکزی، و ظرفهای درگیر به روی آن میز انتقال یافت که اگر کسی مایل بود، در وقت "استراحت" آنها را بخواند یا نخواند. آن اختلاف مهمتر، گرچه همانطور که اشاره کردم، حزب کمونیست کارگری را به دو جبهه دروغین فدراسیونی ها و حزبی ها، تقسیم کرده بود، "علنی" نشد.

به عنوان یک "خاطره" از یک نشست "پلنوم" کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری، توجه خواننده را به نحوه مدیریت اختلاف در حزب سیاسی، جلب میکنم. دیگر اسناد ضمیمه، همگی بطور علنی انتشار یافته اند.

در ایامی که فرهاد بشارت مسئول فدراسیون همبستگی بود، محفل بازی در پوشش "فدراسیونی" ها و "حزبی" ها، دامنه وسیعی یافت. نفوذ محفل بازی در فدراسیون تحت مسئولیت فرهاد بشارت چنان وسیع شده بود، که او تصمیم گرفته بود اگر کمک مالی برای انتشار نشریه همبستگی فراهم نشود، آن را تعطیل خواهد کرد. طرح ایجاد فدراسیون پناهندگان ایرانی، در دوران حزب کمونیست ایران، و توسط منصور حکمت ارائه شد. مسئول فدراسیون را رهبری حزب به عنوان "ماموریت حزبی" تعیین میکرد. اما محفل بازی چنان امر را بر محفل بازان مشتبه کرده بود که گویا فدراسیون "ارگان غیر حزبی" های "فعال" در فرودگاهها و اردوگاه پناهندگان؛ در مقابل "کارشکنی" حزبی های "نافعال" و بوروکرات بود. در رابطه با بیم شکاف بین اعضاء حزب که فی الحال به آن دو اردوی دروغین تقسیم شده بود، هیچ چاره ای نبود جز اینکه به ماموریت فرهاد بشارت که در راس محفل "فدراسیونی" ها قرار گرفته بود و به اختلافات دامن میزد، خاتمه داده شود. اما تلاشهای محفلی کار را دشوار کرده بود. تعدادی از اعضا واقعا خود را فعال فدراسیون میشناختند و در برابر حزبی ها، گارد داشتند. همینکه مساله تغییر دبیر فدراسیون همبستگی در تشکیلات خارج و در فدراسیون پیچید، فعالان "فدراسیونی" پشت گرم به بالا، طومار نوشتند و از اعضاء "صادق و زحمتکش" خواستند دسته جمعی بروند و در مقابل "استالین" و استالینیسم بایستند و رهبری "بوروکرات" را که از بالای سر "اعضاء فعال و زحمتکش" قصد داشت دبیر فدراسیون را تغییر بدهد، بزیر بکشند. در آن حال و هوا، بهمن شفیق که عضو کمیته مرکزی حزب بود، شروع کرد به "فتوا" دادن در دفاع از اعضاء جان برکف و عرق بر جبین در "پانین" و در تقبیح روشهای "رفتار بوروکراتیک" رهبری حزب با اعضاء در "بالا".

منصور حکمت، پلنوم فراخوان داد برای حل آن تشنج و فضای هیستریکی که محفلیسم ایجاد کرده بود.

منصور حکمت، به عنوان "پیش از دستور"، از دو عضو کمیته مرکزی حاضر در جلسه انتقاد کرد. توجه کنید که او، اهمیت و وزن آن جنجال و هیاهو را زمانی که هنوز جلسه "رسمیت" نیافته بود، در چه سطح میدانست. بهر حال او رو به فرهاد بشارت گفت، انتقاد من از او این است که "کارهایی میبایست میکرد، ولی نکرد". کاری که میبایست به عنوان عضو مامور کمیته مرکزی در فدراسیون میکرد، ایستادن در مقابل موجی بود که در تشکیلات تحت مسئولیت او راه افتاده بود. فرها بشارت نه تنها این کار را نکرد، بلکه خود در راس

## نمونه ۲

### در رابطه با اطلاعیه پلنوم ۱۶ حزب کمونیست ایران

نامه به حمید تقوایی و هیأت اجرائی

رفیق حمید،

رفقای هیأت اجرائی،

در پاسخ به نامه مورخ ۸۹/۸/۱۱ شما و متن اطلاعیه علنی پلنوم شانزدهم باید بگویم که نظر من کاملا با شما فرق میکند.

من به سهم خودم قویا و جدا با متن نوشته شده مخالفم. بنظر من انتشار این متن نه فقط غیراصولی است بلکه به اشکال مختلف واقعیات درونی حزب را مخدوش میکند و از هیچ برای حزب مسأله میترشد. این متن در شکل فعلی خود برای ایجاد یک بحران جدی برای حزب کافی است.

بعلاوه بعنوان یک طرف اصلی در بحثهای درون حزبی ابداء این متن را برای مبارزه‌ای که در درون حزب در جریان است سازنده نمیدانم. من معتقدم در بیانیه پلنوم شانزدهم نباید هیچگونه اشاره‌ای به ناسیونالیسم، گرایش‌های راست و استعفای رفقا وجود داشته باشد.

ما بسهم خودمان حقایق مربوط به گرایش‌های درون حزبی و کشمکش آنها را در سطح علنی به تفصیل بحث کرده‌ایم و میکنیم. دقیقا از همین موضع است که فکر میکنم متن شما این حقایق را تنزل میدهد و میپوشاند و درعین حال مسائل و رویدادهای کم‌اهمیت را جای این حقایق قرار میدهد و در ذهن خوانندگان خود بیهوده برجسته میکند. من در این اطلاعیه یک عدم اعتماد بنفس آشکار و یک بی‌افقی کامل در قبال دورنما و آینده مبارزات درون حزبی میبینم. اطلاعیه برای دفع شر نوشته شده. حال آنکه شری واقع نشده و قرار نیست بشود. و اگر آنچه گذشت یک پیروزی برای چپ و مارکسیسم در این حزب بود آنوقت باید این پیروزی با همان وقار و متانتی بیان بشود که انتظار داریم کسانی که شکست خوردند، شکست خود را بپذیرند.

بنظر من این متن چهره کسی را نشان میدهد که باور نمیکند پیروز شده، و یا از پیروزی خودش ترسیده. یک لحظه فکر کنید که اگر کسانی استعفا نداده بودند و یا این استعفا پذیرفته نشده بود و هرکس سر جای خودش مانده بود باز هم با همین اصرار لازم بود مسائل محوری پلنوم در یک جمله بیان بشود؟

آیا واقعا کسانی که با حزب کمونیست سر و کار دارند باید حقایق مربوط به اوضاع درون حزب را با دو جمله از جنس اطلاعیه‌های دبیرخانه‌های احزاب و سفارت‌های دولتها درباره

مقاومت عده‌ای ناسیونالیست، که پانین‌تر اسمشان هم برده میشود، در برابر خط رسمی درک کنند؟ آیا واقعا ماجرا این بوده؟

آیا فکر کرده‌اید با این اطلاعیه حزب کمونیست دارد رسما به سیاق انقلاب فرهنگی در چین رسما به عده‌ای از کادرهای حزب انگ ناسیونالیست میزند؟ آیا واقعا فکر میکنید بعد از این اطلاعیه فرجه‌ای برای فعالیت کسانی که اسمشان را برده‌اید در این حزب باقی میماند؟ آیا واقعا از این رفقا دست شسته‌اید، با ابراهیم علیزاده و غیره؟ و آیا این اطلاعیه در همان حال که پنج نفر را بطور بازگشت ناپذیری محکوم میکند، برای یک سانتر وسیع، که واقعا در برابر هر نوع تحول این حزب مقاومت میکند، سپر برانت درست نمیکند؟ آیا این خوب و بد کردن رسمی آدمها در این حزب به این شیوه مجاز است؟ آیا لیست شما تکمیل شده است؟

کار اطلاعیه پایانی پلنوم اعلام پایان پلنوم است نه دفع شایعات. اگر حقایق درونی این حزب را باید علنا گفت، که باید گفت، روشی سیاسی برای این کار لازم است. هیچکس مانع از این نیست که هریک از ما بعنوان افراد معین در متن مبارزه سیاسی خودش این پلنوم و جایگاه آن را علنا تشریح کند. اما خواهش میکنم پای دبیرخانه‌ها و روابط عمومی‌ها و اطلاعیه‌ها را به یک مبارزه سیاسی باز نکنید. می‌خواهید مردم بدانند، حرف بزنید، مصاحبه کنید، بنویسید. اما از پشت فرمان تشکیلات و با مهر و امضاء رسمی، و آنهم از موضع نگران، در این باره چه خواهند گفت، درباره حقایقی که باید در متن یک مبارزه آگاهگرانه برای مردم روشن شود حرف آخر را نزنید.

منصور حکمت

برگرفته از بک آپ هارد دیسک کامپیوتر منصور حکمت

## نمونه ۳

پیرامون مباحثات و نوشته‌های اخیر رفیق حمید تقوانی

درباره جمهوری سوسیالیستی ایران

نامه شماره چهار

من با طرح شعار جمهوری سوسیالیستی ایران بسیار موافقم و طرح مسأله از طرف حمید را یک درافزوده بموقع و حیاتی در این شرایط میدانم. اما، با زاویه طرح بحث حمید و بخشی از دفاعیاتش از این شعار همراه نیستم. علل موافقتم را پائین‌تر میگویم. اما، اول ملاحظاتم روی بحث حمید:

۱ - بنظر من حمید در طرح مسأله طوری سخن میگوید که گویا شعار جمهوری سوسیالیستی دارد بعنوان یک هدف برنامه‌ای جدید به حزبی که انقلاب سوسیالیستی هدف فوری‌اش نبوده و فقط به سرنگونی و سکولاریسم فکر میکرده است ارائه میشود. "سؤال میشود که آلترناتیو حکومتی کارگران چیست و هشدار داده میشود که اگر به این سؤال پاسخ ندهیم انقلاب را خفه میکنند. گفته میشود که تفاوت ما با دیگران نباید تنها در ضدیت ما با رژیم بیان شود و این کافی نیست. گفته میشود که نباید از این ترسید که با این شعار دیگران ما را به ذهنی‌گرایی متهم کنند و ناممکنی سوسیالیسم را به ما تذکر بدهند. اما حزب هم اکنون در برنامه‌اش خود را به برقراری سوسیالیسم متعهد کرده و اتهام ذهنی‌گرایی را هم دارد هر روز میخورد. مقدمه بخش ۲ برنامه دقیقاً و به صراحت همین را میگوید و اعلام میکند که حکومت کارگری، که شورایی است و غیره، فوراً نه فقط بخش ۲ بلکه بخش ۱ برنامه را هم در دستور میگذارد."

به نظر من این زاویه طرح بحث غلط و حتی مضر است. اگر طرح شعار جمهوری سوسیالیستی بخواهد به این تعبیر شود که حزب اکنون متوجه فوریت سوسیالیسم شده و دیگر به سرنگونی طلبی صرف اکتفا نخواهد کرد، خیلی بد میشود. البته صحیح و منصفانه هم نیست.

۲ - رفیق حمید، در اثبات ضرورت و فوریت شعار جمهوری سوسیالیستی مخاطب خود را در درون و بیرون حزب در قامت یک چپ پنجاه و هفتی و "مرحله انقلابی" تصویر میکند و برای چنان ذهنیتی استدلال میکند. اینکه شاید کسی بپرسد "مگر شرایط ذهنی آماده است"، "مگر پرولتاریا تنها نیروی انقلابی است"، "مگر سرمایه‌داری قدرت توسعه اقتصاد را از دست داده است" و غیره و پاسخ دادن به اینگونه ابهامات، فضای جدلهای دوران ۵۷ را زنده میکند.

اشکال این شکل بحث این نیست که هیچکس دیگر با این فرمولبندی‌ها با این شعار روبرو نخواهد شد، بلکه اساساً اینست که فوریت سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی را به پاسخ مثبت به این سؤالها گره میزند، یعنی اگر امکان رشد بورژوازی اقتصاد باشد، اگر کارگران متشکل و سوسیالیست نباشند (شرایط ذهنی)، اگر غیر از پرولتاریا اقشار انقلابی دیگری وجود داشته باشند، آنوقت انکار فوریت سوسیالیسم و مشروعیت شعار جمهوری سوسیالیستی زیر سؤال میرود. این زمینه چینی تنوریک نامناسب و نادرستی برای طرح این شعار است.

به نظر من امکان رشد اقتصادی تحت رژیم غیر سوسیالیستی هست. اقشار انقلابی غیر از کارگران هم هستند، جناح سوسیالیست طبقه کارگر ضعیف است و در طبقه دست بالا ندارد. اما، شعار جمهوری سوسیالیستی درست است و سوسیالیسم هم باید بفوریت در دستور حکومت کارگری و حزب اگر بقدرت برسد قرار بگیرد. ما برای طرح خواست فوری سوسیالیسم و اعلام اینکه اگر به قدرت برسیم فوراً برنامه سوسیالیستی خود را پیاده میکنیم نه احتیاج به اثبات آمادگی شرایط داریم و نه لازم است رضایت کسی را جلب کنیم. یک عده سوسیالیست هستیم که این جور جامعه‌ای را میخواهیم و لاجرم شعارش را میدهیم. اگر بگویند ذهنی است، خواهیم گفت آنقدر میگوئیم تا عینی بشود. مگر مسلمانان و ناسیونالیستها و جامعه مدنی‌چی‌ها جز این میکنند؟

۳ - در مورد جایگاه بحث "نان" در اثبات این شعار هم مطمئن نیستم. اگر این شعار بخواهد باز بر این مبنا مطرح شود که با طرح شعار جمهوری سوسیالیستی حزب مجدداً توجه کافی به مسأله نان (در تمایز با آزادی و سکولاریسم) میکند و این "سوسیالیستی‌تر" مان میکند، موافق نیستم. اگر گفته میشود که مسأله نان شاخص طبقاتی بودن جنبش آتی و پرچم طبقات محروم در نبرد برای بزیر کشیدن رژیم اسلامی است. باز موافق نیستم. بنظر من خاصیت دوران انقلابی اینست که مردم جایگاه سیاست و حکومت را در سرنوشت "نان" در مییابند و به این اولی، اولویت میدهند.

به نظر من طرح شعار جمهوری سوسیالیستی که حمید بدرست روی آن انگشت میگذارد ولی به اندازه کافی بازش نمیکند، کنکرت کردن برنامه و اهداف ما برای مردم است. جمهوری سوسیالیستی ایران چکیده برنامه و هدف سیاسی حزب است به زبان خود مردم و در فرهنگ خود مردم. این تکلیف همه را با ما روشن میکند. زیانمان را صریح و ساده و توده‌ای میکند و، حمید حق دارد، مردم را متوجه کلیت برنامه ما میکند. چرا جمهوری؟ مردم از جمهوری رژیم سیاسی انتخابی را میفهمند. چرا سوسیالیستی، این رایج‌ترین نرّم در فرهنگ جامعه برای توصیف مساوات طلبی و کارگر گرانی است. کلمه کمونیست (که در خود نامناسب نیست و میتوان درباره‌اش فکر کرد) در متن جنگ سرد توسط هر دو اردوگاه چنان مخدوش شده که تصویر "ممنوعه" و مخاطره آمیز و فرقه‌ای را در ذهن بسیاری زنده میکند. چرا ایران؟ برای اینکه بدون این کلمه، فوریت و جدیت شعار ملموس نمیشود. به نظر من در این شعار نباید تنوری بخرج داد. باید یک پرچم ملموس و قابل فهم و متعین جلوی مردم گذاشت.

بعضی ملاحظات؛

- به نظر من توصیف جمهوری سوسیالیستی به عنوان یک رژیم "دموکراتیک" و "پلورالیستی" مناسب نیست.

- در اعلام این شعار باید صریح به برنامه حزب ارجاع داده شود. نباید این بیانیه جانشین برنامه و یک سند برنامه‌ای "دیگر" تلقی شود. باید اهداف اساسی برنامه از آن استخراج شود و به نحوی که همه برنامه در چند پاراگراف نمایندگی بشود. این بیانیه نباید روایت تلخیص شده و جرح و تعدیل شده‌ای از برنامه تصویر شود.

با این تفصیل، با پیشنهاد حمید موافقم. اما با اسناد ارائه شده خیر.

نادر (منصور حکمت)

بکار بیفتد. ثانیاً، شادابی عمومی ناشی از سرنگونی رژیم اسلامی و احساس پیروزی در بین بخشهای وسیعی از مردم، یک فاکتور تعیین کننده اقتصادی است. ثالثاً، ورود سرمایه‌های خارجی و از آن مهمتر سرمایه خارج شده "ایرانی".

\* به نظر من درست نیست که احزاب و نیروهای سیاسی طبقات دیگر از هر نوع انقلابیگری دست شسته‌اند و کنار رژیم و مقابل مردمند. حتی اگر باشند، نفس پروسه سرنگونی این تصویر را مجدداً عوض میکنند. نه فقط همین الان بخش زیادی از احزاب غیر کارگری و ضد کارگری سرنگون طلبند، بلکه همین خاتمی‌چی‌های امروزی به موقع تماماً سرنگونی طلب خواهند شد. به نظر من خاتمی‌چی‌گری اغلب اینها اتفاقاً از سر "سرنگونی طلبی مسالمت‌آمیز" اینهاست. بخش اعظم این احزاب را در روزهای سقوط رژیم در کنار رژیم نخواهید یافت. اتفاقاً باید مواظب بود در جریان خلع سلاح رژیم از ما بیشتر تفنگ نگیرند. در مورد انقلابیگری هم به نظر من ابهام هست. به معنی "تاریخی طبقاتی" که اینها حتی اگر سرنگونی طلب بودند هم انقلابی نبودند، به معنی سیاسی- عملی، یعنی خواست دگرگونی اساسی نظامی که هست، یعنی نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، خیلی‌ها "انقلابیگری‌شان" دست نخورده است و حتی تقویت شده است.

\* جای تردید است که جنبش شورایی یک تجربه و خاطره زنده در میان توده‌های طبقه کارگر و مردم باشد.

\* جای تردید است که رابطه طبقه کارگر و سوسیالیسم آنطور که حمید میگوید پیشرفته و محکم باشد (بحث شرایط ذهنی).

\* جای تردید است که حزب کمونیست کارگری فی‌الحال در تعیین دیدگاهها و عمل طبقه کارگر وزنه‌ای که حمید میگوید، شده باشد.

آیا این ملاحظات من را کمتر "سوسیالیست فوری" و کمتر معتقد به ضرورت "جایگزینی" گذاشتن جمهوری سوسیالیستی بجای رژیم اسلامی میکند؟ به نظر من خیر. چون قبل از این درجه کنکرت شدن و بدون ارجاع به حال و هوای طبقات دیگر، ما این فوریت را در برنامه حزب، برنامه عمل حزب علیه رژیم گنجانده بودیم. و این ما را به مسأله متد میرساند:

به نظر من، علیرغم اطمینان خاطری که حمید میدهد، اگر شما دارید شعارتان را بر مبنای مقدمات نظری و مشاهدات تاریخی معینی طرح میکنید، آنوقت صدق نکردن آن مقدمات و مشاهدات قطعاً از نظر منطقی باید پایه آن شعار را سست کند. اینجاست که من میگویم این مقدمه چینی، زائد و نادرست است. فوریت سوسیالیسم ما نه از مشاهداتی از اوضاع کنونی ایران، بلکه از مشاهده حاکمیت سرمایه و عصر ما درآمده است. به این اعتبار ما جمع شده‌ایم و حزبی کمونیست برای تحقق فوری سوسیالیسم و برقراری هر چه زودتر یک حکومت سوسیالیستی ایجاد کرده‌ایم. بحثی که میتواند باشد، و به نظر میرسد بحث حمید این باشد، اینست که فوریت سوسیالیسم برای ما لزوماً به معنای امکان عملی بدست گرفتن قدرت در تحول جاری و پیاده کردن سوسیالیسم در شرایط عینی اقتصادی و سیاسی کنونی در ایران نیست و این دومی را باید مستقلاً تحلیل کرد و نشان داد. باید

در پاسخ به پاسخ حمید به ملاحظات من بر بحث او در باره شعار جمهوری سوسیالیستی ایران) در نوشته قبلی اشاره کردم که من موافق شعار جمهوری سوسیالیستی ایران هستم، اما فقط به همین معنی، یعنی به عنوان یک شعار کنکرت که اهداف برنامه و سیاسی ما را بر مبنای درک تنوریکی موجود ما در دسترس مردم قرار میدهد و ملموس میکند. اگر حکومت کارگری مقوله‌ای همدریف با حکومت بورژوایی باشد، آنوقت ما به عنوانی برای این حکومت نیاز داریم که همدریف عناوینی مانند جمهوری دموکراتیک ایران، جمهوری فدراتیو ایران، امارات متحده ایرانی و نظیر اینها باشد. اسمی باشد که مردم در فرهنگ سیاسی عامه به حکومت کارگری اطلاق میکنند و در سازمان ملل روی میز ایران مینویسند.

مشکل اینجاست که در نوشته حمید کار نه از اینجا شروع میشود و نه به اینجا ختم میشود. این عنوان نوک یک بحث تنوریک و نقطه شروع یک پروسه تنوریکی در زندگی حزب است. تا آنجا که به بحث تنوریک پشت تزا مربوط میشود به نظر من دو اشکال اصلی هست؛

اولاً، موقعیت نظری و سیاسی و برنامه‌ای و تبلیغی کنونی حزب بدرستی نمایندگی نمیشود. این استنباط داده میشود که با این شعار، ما داریم اگر نگوئیم "سوسیالیست‌تر" میشویم، به هر حال از کلی‌نگری و کلی‌گویی نسبت به سوسیالیسم دور میشویم و "کنکرت" میشویم... به روح شرایط کنونی پاسخگو میشویم. سوسیالیسم را عملاً در دستور میگذاریم. به نظر من با توجه به برنامه حزب این حرف درست نیست. ما نقد خود را به جامعه گفته‌ایم، اعلام کرده‌ایم که تا سر کار بیائیم هم عین همین برنامه را پیاده میکنیم. فوریت سوسیالیسم به علامت مشخصه ما تبدیل شده است. همه دارند ما را بعنوان خیالپرداز میگویند.

ثانیاً، من با تزه‌های تنوریک پشت این بحث مسأله دارم، هم از نظر مضمونی و هم از نظر متد.

از نظر مضمونی:

\* به نظر من آلترناتیوهای طبقات دیگر باطل نشده‌اند. هر رژیم غیر اسلامی که پروسه صلح خاورمیانه را قبول کند، تروریسم اسلامی را محکوم کند، به طور یکجانبه و بدون قید و شرط خواهان رابطه با آمریکا بشود و بتواند ایران را از نظر اقتصادی و سیاسی به جامعه بین‌المللی متصل کند، در صورتی که ثبات سیاسی داشته باشد، که این آخری شرطی است که برای همه آلترناتیوها از جمله جمهوری سوسیالیستی صادق است، میتواند چندین سال رشد سریع اقتصادی را ببار بیاورد. چرا؟ اولاً، اینکه اقتصاد ایران زیر ظرفیت کار میکند و این ظرفیت عاطل با نفس شروع مناسبات تجاری و سرمایه‌گذاری عادی‌تر میتواند سریعاً

## نمونه ۵

بحث درباره شعار "جمهوری سوسیالیستی ایران"

پلنوم نهم حزب کمونیست کارگری ایران - نیمه اول نوامبر ۱۹۹۸

متن پیاده شده از روی نوار

نوبت اول

مقدمه و توضیح

بطور عادی میبایست جلسه پلنوم را میگریفتیم، منتها به درخواست من بحثی که در دستور پلنوم قرار گرفت این بود که در مورد افق و آینده حزب کمونیست کارگری، و روش آن، موضوعات مهم مبتلابه ما، کارهایی که باید بکنیم، نوع وظایف و اولویتهایی که در دستور ما قرار میگیرند و نگرش به مسائلی که برای این حزب و یا این جمع ممکن است تازگی داشته باشد، کادرهای زیادی را جمع و یا به عبارت بهتر کادرهای حزب را همراه کنیم برای اینکه دسته جمعی وارد این دوره جدید بشویم. هدفم این بود که شاید بحثی شبیه به سمینار کمونیسم کارگری که داشتیم و مسائلی در آن سطح، اما این بار راجع به فعالیت خود حزب، و نحوه نگاهی که به کار حزب در این دوره اخیر داریم طرح کنم، تا دوباره همراه بشویم و همفکر بشویم. به یک معنی بحث دو طرفه نیست. من به سهم خودم بحثی را عرضه میکنم و سعی خواهیم کرد که بقیه بحثها روی آن چهارچوب باقی بماند. طبیعی است اگر مباحثی درباره فعالیتهاى حزب طرح شوند در روند عمومی کارهای حزب پاسخ میگیرند. اما من میخواهم بحث را با عنوان "حزب و جامعه"، رابطه این حزب با جامعه و حزبی که دارد با نوع فعالیتهایی که انجام میدهد اجتماعی میشود و نگرش ما درباره جنبه‌های مختلف این مسأله با هم بحث بکنیم. این بحث اصلی است که فردا به آن خواهیم پرداخت. یعنی در واقع بحث اصلی ما فردا است که سعی خواهیم کرد تا آخر روز به آن بپردازیم و اگر هم بحث به درازا کشید ممکن است صبح روز بعد را هم به آن اختصاص بدهیم. این بحث اصلی ماست. هدف من هم این است که استخوان‌بندی کادری این حزب راجع به این بحث افق مشترکی داشته باشد، چه از نظر سبک کار حزب، چه از نظر مسائل تاکتیکی که در مقابل ما هستند، مسائل فنی‌ای که داریم و خلاصه همه این نکات را به بحث خواهیم گذاشت. دفتر سیاسی برای انتخاب این جمع زجر کشید. ابتدا قرار بود که ۲۰ نفر از کادرها را دعوت کنیم، ظاهراً اگر تعداد را بیشتر میکردیم مشکل کمتر می‌شد، اما اینطور نیست، عدد را هر اندازه هم بزرگتر کنید، بالاخره عده‌ای بیرون می‌افتند که معلوم نیست چرا. در هر حال میخواهم توضیح بدهم که امکانات ما همین بوده است، اگر نه، ما علاقمند بودیم که این بحث را به میان همه کادرها ببریم. ما بعداً تلاش خواهیم کرد یک تور کشوری داشته باشیم، رفقای با نوارهای این جلسات و یا بطور زنده در هر کشوری عده خیلی بیشتری را جمع کنند. چون بحث مهم است، حزب دارد وارد فاز جدیدی از فعالیتهايش میشود و همه ما باید بدانیم که چکار خواهیم کرد. دعوت به این جلسه مسابقه‌ای برای گزینش نبوده است. من در نامه به کیوان جاوید که ناراحت شده

نشان داد که امر فوری ما فوراً قابل تحقق است. من میگویم باشد، باید این را نشان داد، اما حرف من اینست که شعار ما و اسم حکومتی که میخواهیم از اینجا در نیاید، بلکه از همان "فوریت سوسیالیسم برای ما" در می‌آید. آیا اگر ما نتوانیم به خود و دیگران نشان بدهیم که نه فقط ما، بلکه "شرایط حاضر" هم سوسیالیسم را میطلبد، آنوقت باید شعار جمهوری سوسیالیستی را غلاف کنیم و شعاری بدهیم که "شرایط عینی و ذهنی" اش هست؟ این اشکال اساسی‌تر این بحث است. به نظر من ما به نسبت بیست سال قبل این پیشرفت را کردیم که خود را به عنوان بخشی از تاریخ جامعه، بعنوان گوشه‌ای از عنصر ذهنی انقلاب کارگری به رسمیت شناختیم، بجای متدلورژی "تاریخ چه میخواهد"، ما متد "ما چه میخواهیم" را گذاشتیم و فقط برای پاسخ به منشویک‌هایی که اتهام ولونتاریسم به ما میزدند، اشاره کردیم که ما خود محصول تاریخیم، این عصر انقلاب پرولتری است، و "ما چه میخواهیم" اتوپی نیست، عینیت دارد و قابل تحقق است. به نظر من ما نباید دوباره بحث را با دنیای چپ بیست سال قبل پیش ببریم که از ما برای سوسیالیست شدنش استشهد تاریخی و گواهی آمادگی شرایط عینی و ذهنی میخواست. ایران پُر از احزاب سیاسی است که طیف رنگارنگی از نظامهای اجتماعی را طلب میکنند، ما هم سوسیالیسم میخواهیم. به نظر من بحث تنوریک ما با مدعیان احتمالی بر سر شعار جمهوری سوسیالیستی همینجا باید قاعدتا تمام شود. مگر شرایط عینی و ذهنی بقیه شعارها را چک کرده‌اند که نوبت ما رسیده است؟ اما این اشکال تنوریک و متدلورژیک به نظر من یک دنباله‌رو به جلو دارد که به نظر من نگران کننده است. حزب میتواند در صورت طرح بحث به این شیوه وارد یک سرگشتگی تنوریک بشود. به هر حال در داخل و خارج حزب هر کس در این بحث برداشت خود را خواهد کرد: آیا قبلاً کلی‌گویی میشده است؟ فرق جمهوری سوسیالیستی و حکومت کارگری چیست؟ رابطه اینها چیست؟ محک انقلابیگری طبقات دیگر چیست؟ جایگاه برنامه حزب و برنامه عمل جمهوری سوسیالیستی چیست؟ رابطه اینها چیست؟ کدام ماکزیم و کدام مینیم است؟ کدام اصل است؟ آیا خواستهای حذف شده فوریت نداشته‌اند؟ آیا عصر رفرم سر آمده است، پس چرا ما رفرم میخواهیم؟ آیا به این ترتیب یا کارگران و جمهوری سوسیالیستی می‌آیند و یا بربریت و سناریوی سیاه؟ هیچ حکومت بمان دیگری ممکن نیست؟ آیا اگر طبقات انقلابی دیگر با احزاب سرنگونی طلب پیدا شدند حزب باید تجدید نظر کند؟ و... به عنوان یک شعار، در بیانیه‌ای که بسادگی اعلام میکند "مردم! جمهوری سوسیالیستی ایران نام حکومت کارگری است که ما گفته‌ایم و ما تا سر کار بیانیم این جمهوری را اعلام میکنیم"، من این را بسیار مثبت و پیشبرنده میدانم. اما با توجه به رنگ و جایگاه تنوریکی که تا همینجا این مسأله پیدا کرده است، به نظر من باید با تأمل بیشتری عمل کنیم. نه فقط مبانی تنوریک این مسأله، بلکه عواقب تنوریک آن، به نظر من ایجاب میکند که عجله نکنیم و در یک نشست، مثلاً پلنوم بعدی، بر مبنای بحثهای جامع و کافی، فکر شده عمل کنیم.

زنده باد اینترنت

نادر - اول اوت ۱۹۹۸

بود چرا دعوت نشده است. توضیح دادم که عده‌ای از رفقا هستند چون به کارشان مربوط است، یا عده‌ای را خواسته‌ایم باشند تا باصطلاح قدیمی آنها را "سر خط" بیاوریم، عده دیگری به کارها و فعالیتهایی مشغولند که لازم است این مباحث را بشنوند. رفقای هستند که نشریات و روزنامه‌هایی را منتشر میکنند که لازم است این بحثها و این دیدگاهها را بشنوند. در نتیجه از طرف ما هیچ نوع درجه‌بندی و مسابقه "ملکه زیبایی" بین کادرها در جریان نیست. هر ترکیبی را انتخاب کنید، ممکن است ترکیب دیگری به همان درجه از قدرت، بیرون مانده باشد. در نتیجه از رفقا می‌خواهم وقتی به کشورشان برمیگردند این توضیح را برای همه رفقا بدهند. ما آرزو داشتیم که تعداد بیشتری بیایند. آن ۲۰ نفر اولیه هم به حدود ۵۰ نفر رسید. رفقای را دعوت کردیم که به دلایلی نیستند مثل بهروز میلانی، سیاوش دانشور، سوسن بهنام، رضا جباری، شهرام یوسفی، محمد فضل، مصطفی رشیدی، رضا شهرستانی، محمد فتاحی و مظفر محمدی. که البته مظفر محمدی عضو کمیته مرکزی است و نتوانست اینجا باشد. این رفقا به دلایل مختلف متأسفانه در این نشست نیستند. می‌خواستیم بدانید که این رفقا دعوت شده بودند.

دستور جلسه امروز، بحث "جمهوری سوسیالیستی" است که اسناد مربوط به آن را برای همه رفقا فرستاده‌ایم. که در ادامه به اوضاع سیاسی ایران می‌پردازیم. رفیق حمید تقوانی بحث "جمهوری سوسیالیستی" را به عنوان شروع معرفی خواهد کرد.

#### نوبت دوم

بعد از صحبت‌های حمید تقوانی، بهمن شفیق،؟؟، عبدالله دارابی، ایرج فرزند، امیرپیام، ثریا شهابی، رحمان حسین‌زاده، فاتح شیخ و خالد حاج محمدی.

به نظر من مسأله الآن به این شکل نیست که ما یک پیچ را رد کرده‌ایم و حالا می‌گوییم برو دور بزن میبایست از طرف دیگر می‌پیچیدی. یک خمیر دندانی است که از تیوبش بیرون آمده، نمیشود گفت خوب حالا یک بیانیه می‌دهیم و می‌گوییم اسم جمهوری‌مان این است و کار تمام! این را شش ماه قبل میشد انجام داد. الآن این مسأله با خود بحث‌هایی را آورده است. به نظرم این بحثها نمیبایست مشغله حزب میشد، و هنوز هم نباید مشغله حزب بشود. به نظرم حزب با مسائلی که با آن روبروست، دقیقا باید از قلمرو این نوع مباحث فاصله بگیرد. اما الآن این بحثها شده است و این جلسه باید به آنها بپردازد. نمیشود اعلام کنیم که یک سند منتشر می‌کنیم و در آن می‌گوییم اسم حکومت کارگری ما این است و اسمی برای آن تعیین کرده‌ایم و تمام. این بحثها نشان داد که نه جایگاه این شعار (جمهوری سوسیالیستی ایران)، که باید جایگاه شعارهای دیگری را برای خودمان تدقیق کنیم. من اهمیت این شعار را در کلمه سوسیالیسم آن نمی‌دیدم. در دو کلمه دیگر یعنی جمهوری و ایران می‌دیدم. الآن کلمه ایران هم راستش برایم مهم نیست. این شبیه حالتی است که کسی یک احساسی را نسبت به کسی یا پدیده‌ای داشته است و اکنون فکر میکند باید آن احساس را بگوید، اگر نه دیر میشود. یعنی احساسی را که همیشه داشته است باید الآن بگوید. احساسی که یک روزی میرسد که

من یک کاری را امروز میتوانم انجام بدهم. این مهم است و به نظر من این ارزش این شعار بود. ما میتوانستیم یک بیانیه بدهیم و بگوییم که اوضاع ایران امروز این است، رژیم جمهوری اسلامی دارد در بحران دست و پا میزند، سرنگونی آن امری قابل انتظار است، رفتن جمهوری اسلامی آرزوی مردم است و امر غیرمترقبه‌ای نخواهد بود، و حال که همه طبقات آلترناتیوهای خود را پیشنهاد میکنند، حزب کمونیست کارگری اعلام میکند که برای جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکند که برنامه یک دنیای بهتر را فوراً پیاده میکند. اگر به این شکل می‌گفتیم شاید اصلا این تجمع ضرورتی نداشت. ولی وقتی این را نگفته‌ایم، و بحث اینطوری مطرح شد که این یک بحث تنوریک است، اولین نکاتی که مطرح شد این بود که این بحث مربوط است به وضعیت طبقات دیگر، این بحث مربوط میشود به موقعیت ایران، در پیش بودن یک انقلاب. نه به عنوان عاجل بودن مسأله‌ای که یک شعار کنکرت را دست مردم بدهیم، بلکه با این عنوان که "نان" در دستورمان نبوده است الآن با این بحث در دستورمان قرار می‌گیرد. به این عنوان که حزب یک حزب آکسیونی است، همه‌اش آکسیون کرده است. که این جنبه در نوشته بهمن بروشنی دیده میشود. یعنی کسی که دارد جمهوری سوسیالیستی را تأکید میکند، گویا دارد هویت خودش را به خودش یادآوری میکند که می‌گوید دیگر از آن طرف نرویم. ما قرار بود جمهوری سوسیالیستی درست بکنیم، اما زیادی آکسیون‌نست هستیم. حزب در حالی که باید به نان بپردازد، به کارگران بپردازد، دارد مثلا آکسیون علیه فائزه رفسنجانی می‌گذارد. ما در میان کارگران کار نمی‌کنیم. پشت این بحث، بیانیهای است راجع به وجود حزبی که اسم حزب کمونیست کارگری که گویا باید خودش را تصحیح کند. برداشته‌ایش را تصحیح کند، روشش را تصحیح کند، و الی آخر. والا اگر یک روزی خود ما بگوییم اسم حکومت کارگری‌مان را جمهوری سوسیالیستی می‌گذاریم در شرایطی که مشروطه‌چی برای آلترناتیو خودش کار میکند، مثل روز روشن است. می‌پرسند چرا با مجاهد یکی نمیشوید، می‌گوییم برای اینکه ما برای جمهوری سوسیالیستی مبارزه می‌کنیم. چرا با خلقیون و جنبش شرق‌زده ناسیونالیستی نمی‌رویم جمهوری خلق درست کنیم؟ برای اینکه ما برای جمهوری سوسیالیستی مبارزه می‌کنیم. اینها را به راحتی میشد گفت. اما طرح شعار جمهوری سوسیالیستی با خودش بحث‌هایی را آورده است که از نظر تنوریک باید جواب بگیرند. من فکر نمی‌کنم که این یک بحث برنامه‌ای است. برای اینکه در سال معینی یک بحث "برنامه‌ای" اجزائی را طرح میکند که در شکل کنکرت آنها ممکن است رد بشوند. سوسیالیسم آن هیچوقت رد نمیشود، اما کلمه جمهوری و کلمه ایران میتواند رد بشوند. در سالهای قبل از طرح بحثهای مربوط به دمکراسی، توهمات و واقعیات، ممکن بود در اسم جمهوری مورد نظرتان، اسم دمکراتیک را می‌گنجانید. بحث ایران هم در این شعار چنین است. ما می‌خواهیم برویم جمهوری سوسیالیستی ایران درست کنیم؟ بیخ گوشمان افغانستان مضمحل بشود؟ و شوروی مضمحل بشود؟ اگر شما یک جمهوری سوسیالیستی درست میکنید چرا مرزهایش محدود به ایران است؟ کی گفته است استراتژی حزب ما تشکیل یک جمهوری سوسیالیستی محدود به مرزهای ایران است؟ وقتی افغانستان و روسیه اینطوری شده‌اند، ما داریم خود را محدود میکنیم به یک مرزهایی که در معاهده گلستان و ترکمانچای تعیین شده‌اند؟ ما به این ترتیب بدون هیچ دلیلی پاکستان و افغانستان

و غیره را که خودشان می‌خواهند یا ممکن است بخواهند با ما بیایند، محروم کرده‌ایم. آیا ما خواهیم گفت بیخشید! برنامه ما را محدود کرده است به ایران شما برو با طالبان‌ات، یک فکری بکن؟ می‌خواهم بگویم اتفاقاً دو جزء کنکرت آن شعار، برنامه ای نیست. آن چیزی که برنامه‌ای سهل است که هویتی است، "سوسیالیستی" است که هیچ دلیلی ندارد آن را عوض کنیم. می‌خواهم بگویم کنکرت‌های "جمهوری سوسیالیستی ایران"، دور و بر "سوسیالیستی" است.

در صورتی که در تشکیلات این برداشت رفت که گویا سوسیالیسم این شعار است که داریم به عنوان یک چیز نو می‌گوییم. و من همان موقع دلواپسی‌ام را به حمید و به اصغر گفتم. برای اینکه حمید در بحث تلفنی به من گفت که در درون تشکیلات گفته‌اند با آمدن این بحث "فهمیدیم که انحراف ما کجاست"، "اشتباه بلشویکها را تشخیص دادیم" و غیره. و من گفتم که اتفاقاً بلشویکها با شعار سوسیالیسم آمدند قدرت را گرفتند. چه چیزی را ما "فهمیدیم"؟ به نظر من مطالب بهمن و بخشی از مطلب خود حمید در شرایطی که حزب می‌رود سراغ سوسیالیسم و سراغ مردم، می‌روند سراغ بحثهای رزمندگان که دو سال دیگر از آن بیرون نمی‌آییم. این دارد در جهت عکس شعاری که داده میشود ما را سوق میدهد. این شیوه بحث ما را دارد می‌برد به درون لاک بحثهای تئوریک که: "آیا اصلاً ما سوسیالیستی بوده‌ایم یا نه؟" اینکه آکسیون‌یست هستیم و سوسیالیسم را همیشه کنکرت دیده‌ایم یا کشکی و عمومی؟ و یا ما همیشه سوسیالیسم را عام میدیدیم! من فکر نمی‌کنم هیچوقت ما سوسیالیسم را عام میدیدیم. اتفاقاً اتهامی که به ما می‌زنند این است که یک مشت سوسیالیست "کله خر" اند که تا به قدرت می‌رسند می‌خواهند سوسیالیسم را پیاده کنند. این را یدی خسرشاهی می‌گوید و هر گروه دیگری به ما می‌گویند داریم "ذهنی‌گرایی" می‌کنیم. می‌گویند این کمونیسم به این سرعت قابل پیاده شدن نیست. به نظر من اشکال نحوه‌ای که این بحث مطرح شد این بود که روی سوسیالیسم یک علامت سوال گذاشت، روی سوسیالیسم تاکنونی حزب علامت سوال گذاشت. و آنهایی که معتقد بودند که سوسیالیستی هستیم به دیگری که می‌گفتند نه نیستیم، جواب بدهند. استدلال هم این است که داریم فقط با فائزه رفسنجانی طرف می‌شویم. و این، باعث شد که حزب ما از مجرای دیگری سیر کند و این به نظرم ضرر این بحث بود. از نظر من به عنوان یک طرف این بحث، اگر این جمع بتواند خمیر دندان را دوباره توی لوله‌اش فرو کند، موفق است. به این معنی که بتوانیم در یک موقعیت فکری‌ای قرار بگیریم که روی آن بحث برگردیم. نمیشد آن بحث را تصویب کرد، برای اینکه بعدش بهمن مصاحبه میکرد و علل انتخاب این شعار را با همین بحثهایی که همین الان توضیح داده است، توضیح میداد. حمید مصاحبه میکرد و علل انتخاب این شعار را با بحثهایی که آن موقع میکرد، توضیح میداد و به نظر من شدت اغتشاش و موضع غیر منصفانه‌ای نسبت به ماهیت حزب کمونیست کارگری بیرون می‌رفت. از دو سو به نظر من؛ یکی به این معنی که نان عمده است، آلترناتیو طبقات دیگر تمام شده است، فقط ما در صحنه سرنگونی‌طلبی مانده‌ایم، که البته رد کردن هر کدام از اینها سه دقیقه طول میکشد. چرا فقط ما مانده‌ایم؟ مجاهد با همه یال و کوپالش در صحنه سرنگونی‌طلبی است، خود فرخ نگهدار در موضع سرنگونی‌طلبی است. بین کسانی که گز کرده پاره میکنند

با کسانی که می‌خواهند جمهوری اسلامی را نگهدارند، باید فرق گذاشت. مثل این است که بگوییم حزب توده طرفدار سلطنت بود، چون تا یک روز قبل از قیام حاضر نشد به قیام بگوید قیام، و حاضر نشد بگوید انقلاب، و تا آخرش طرفدار شورای سلطنت بود. آیا من و شما می‌گفتیم که حزب توده از شعار سرنگونی رژیم شاه دست کشیده است؟ من و شما میدانیم که اینها آرزو داشتند که رژیم شاه بالأخره یک روز ساقط بشود. طرف در این مملکت سرنگونی‌طلب است، اشکال سرنگونی‌ای است که اینها دارند بر سرش با هم کلنجار می‌روند. همه جامعه مدنی‌چی‌ها سرنگونی طلبهایی هستند که فکر میکنند آهسته آهسته آنقدر آخوند رقیق جای آخوند غلیظ را بگیرد که یک روزی بیمعنی بشوند و بگذارند بروند. اینها گوشه‌های تئوریکی دارند که در نوبت بعدی به آن می‌پردازم. بحث نان هم همینطور است.

در مورد بحث "انقلابی در شرف وقوع است"، من برای اینکه تکه سوسیالیستی "جمهوری سوسیالیستی" را بخواهم احتیاجی ندارم که انقلابی در شرف وقوع باشد. ولی برای اسم کنکرت آن ممکن است به آن احتیاج داشته باشم. به این معنی آنوقت بحث حمید را خیلی مثبت میدیدیم، برای اینکه به من و شما اجازه میدهد که برویم و بگوییم می‌خواهیم این حکومت را درست کنیم. به من می‌گفتند تو می‌خواهی انقلاب راه بیندازی یا این حکومت را می‌خواهی سر کار بیاوری؟ با اینحال من این را وارد برنامه نمی‌کردم. در برنامه می‌گفتم هدف حزب برانداختن جامعه سرمایه‌داری و برقراری جامعه کمونیستی است و فوری هم، چرا باید جمهوری سوسیالیستی‌اش را می‌گفتم؟ این مسأله متأسفانه تحت‌الشعاع این مشکلات تئوریکی که بوجود آمده است قرار گرفته است. برای من یکی دیگر ساده نیست که دنده عقب بگیرم و بروم از سر آن پیچ دیگر بپیچم. با علم به اینکه این بحث در درون این حزب مشکلاتی را بوجود آورده است که به نظر من باید در این جلسه حل شود.

یک نکته دیگر در بحثها و از جمله در بحث بهمن مطرح شده است و همیشه هم در بحثها بوده است، و آن اینکه ما روشهای عملی پیاده کردن کمونیسم را باید توضیح بدهیم چون دیگر می‌خواهیم حکومت تشکیل بدهیم، که در بحث بهمن هست که لغو مالکیت خصوصی چه جوری؟ برقراری مالکیت جمعی چه جوری؟ من برنامه را نگاه کردم و دیدم حتی یک کلمه در مورد اینکه چه جوری مسکن را مجانی می‌کنیم در آن نیست، یک کلمه در مورد اینکه چه جوری با ۱۳ هزار پزشک، طب را مجانی می‌کنیم در آن نیست، یک کلمه در مورد اینکه چه جوری آموزش و پرورش را همگانی می‌کنیم در آن نیست. برنامه یک حزب کمونیستی باید پرچم جنبشش باشد، نه برنامه کابینه‌ای که سر کار آمده است. من نظرم این است! برای اینکه ماهیت جنبش ما یک جنبش آلترناتیو ساز است، دارد در مقابل جامعه چیز دیگری قرار میدهد و آدمها وقتی این آلترناتیو را پیدا کردند، به صف آن می‌پیوندند. من گفته‌ام که طب را مجانی می‌کنیم که معنی‌اش این است که پس بروید طرخی برای آن بیابارید. شما از همین الان از من می‌خواهی که چگونه در سال ۲۰۰۶ صنایع را به مالکیت اشتراکی در می‌آورم؟ من می‌گویم خوب حالا این طرح را سال ۲۰۰۵ برای من بیابور! الان چرا؟ آنوقت صنایع کجاست؟ آنوقت صاحب‌اش کی است؟ شاید در آن موقع در پروسه انحصارات بدست دولت

افتاده باشد، من از حالا چه میدانم چه شکلی است؟ چرا من باید طرح طب ایران را الان بدهم؟ من سرسوزنی با این بحث که کنکرت نگفته‌ایم چگونه سوسیالیسم را می‌آوریم سمپاتی ندارم. چون با قرآنی که من از مارکس دارم خوانایی ندارد. مانیفست را دادند دست جامعه و رفتند توی روسیه انقلاب کردند. نمیدانم چرا میشود در روسیه انقلاب کرد بدون اینکه دستگاه تشخیص مالکیت اشتراکی را داشته باشی و اینجا نمیشود؟ به نظرم برنامه کارش این نیست، من فکر میکنم برنامه کمونیسم کارگری کارش این نیست. من هم سرگیجگی تریا را دارم. این بحث قرار است به کجا منجر بشود؟ از نظر من این بحث باید به اینجا منجر بشود که این آشفتگی تنوریکی که به دنبال این بحثها مطرح شده است لااقل جواب بگیرند. من نمیگویم حل بشوند، چون این مواضع واقعی آدمهاست، بالاخره مواضعشان است. ولی باید روش بشود که روش جلسه یا لااقل روش رهبری حزب ما در مقابل بحثهای تنوریکی‌ای که این بحث همراه خود آورد، چیست؟ نه در رابطه با خود شعار. خود شعار به نظر من یک زخمی شده است که یا باید ترمیم پیدا کند، یا لااقل باید وقتی به سراغ این شعار رفت که این یال و کویال را همراه نداشته نباشد. من شخصا احساس راحتی با این شعار نمیکنم.

نوبت سوم

بعد از صحبت‌های حمید تقوانی، بهمن شفیق،؟؟، جلال محمودزاده، محسن ابراهیمی، محمد آسنگران، مؤید احمد، محمود قزوینی، آذر ماجدی، مجید حسینی، جعفر رسا، حسین مرادبیگی، شهلا دانشفر.

رفیق جعفر دقیقا معضل ما را ترسیم کرد و آنهم این است که بحثهای رفیق امیر این استنباط را میداد و به یک معنی این حرف را در خودش داشت که شعار جمهوری سوسیالیستی ایران، مستقل از کنکرت بودنش، سوای خواص تاکتیکی و خواص سیاسی که میتواند داشته باشد، دارد به درست تأکید را روی سوسیالیسم حزب ما میگذارد. حال آنکه حزب ظاهرا، چه ایمج آن و چه چهره آن سوسیالیستی نیست. و رفیق جعفر مثال میزند و میگوید بیانیها و اطلاعیه‌های حزب را بخوانید، تا ببینید راجع به چه چیزهاست؟ من که اتفاقا آثار لنین را مرور کردم و حزب بلشویک را یک حزب سوسیالیست میشناختم، هر بیانیه حزب بلشویک در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۷ را که میبینم نمیدانم شعارهای: "نان"، "آزادی"، "سربازان از جبهه جنگ فرار کنید!"، یا "تزار باید برود"، یا "کرنسکی را قبول نداریم" و یا "همه قدرت به شوراها" چقدر فی‌نفسه سوسیالیستی است؟ هیچکدام از این شعارها به تنهایی هیچ رگه سوسیالیستی ویژه‌ای ندارد. رفیق جعفر هیچوقت تلقی‌اش از حزب لیبر انگلستان را از بیانیه‌های روزمره آقای رابین کووف نمیگیرد، بلکه پلاتفرم نیولیبیر را نگاه میکند و میبیند میخواهند چکار کنند. تصورش از شرودر در آلمان را از بیانات روزمره هیچکدام از مقامات حزب شرودر که فکر نمیکنم هیچکدام از ما آنها را بشناسند، نمیگیرد. بلکه از این میگیرد که سوسیال دمکراسی آلمان با چه برنامه‌ای سر کار آمده است. تصویرش را هم از سوسیال دمکراسی سوئد با این روش نمیگیرد، تصویرش را از ANC، از اینها نمیگیرد، تصویرش را از زاپاتیست‌های مکزیک، از جنبش دهقانهای مَحَبَّه مکزیک،

از اینجا نمیگیرد، تصویرش را از هیچ حزب دیگری از روی اطلاعیه‌های روزمره فعالینش نمیگیرد. بلکه از ایمج اجتماعی آن حزب و نهایتا از برنامه سیاسی اعلام شده‌اش و یا اساسا از تصویر رهبری آن حزب از وظایفش در آن دوره، میگیرد. تونی بلر سر کار آمده است، پس لیبر پارتی روی آن خط است. ممکن است تونی بن در این فاصله، در این حزب صد تا اعلامیه چپی هم بدهد و درست در دعوا بر سر مالکیت ملی احتمالا دهها و صدها اعلامیه از گروههای میلیتانت حزب لیبر در آمده است دال بر اینکه خیر! حزب لیبر، حزب کارگران است و از این ادعاها. و رفیق جعفر فکر نمیکنم از نظر علمی حاضر باشد آنها را به پای لیبر پارتی بنویسد. در نتیجه این بحثها به نظر من نشان دهنده کل معضل است. رفیق حمید در صفحه معینی دارد حرف میزند، اما در ادامه‌اش کمک میکند به این بحث که گویا حزب چهره سوسیالیستی نداشته است و با این شعار، پیدا خواهد کرد. من در نوشته‌ام به همین اعتراض داشتم. و گفتم این نه فقط غیر ابرکتیو، غیر واقعی و غیر منصفانه است، بلکه برای ما دردرس درست میکند. یعنی از این سو من و چند نفر که مثل من فکر میکنند میگویند اصلا اینطور نیست و تصویری که در بیرون از حزب هست به عنوان یک حزب عده‌ای "کله خر" است و در مقابل این تصویر غیر واقعی، من باید بیایم جواب رفیق خودم را بدهم، که بابا تصویر حزب ما این نیست! من در نوشته اولم دقیقا این را نوشتم که چنین تصویری از حزب ارائه میدهد و این حزب اینطور نیست. حزب کمونیست کارگری را که با اطلاعیه‌های اعضایش که میگویند مثلا از جنگ فرار کنید به همان اندازه بلشویکی است. فکر نمیکنم اگر ما در اطلاعیه‌هایمان بنویسیم: "پیروز باد نیروهای مولده بر مناسبات کج و کوله تولید!"، آنوقت میگویند این اطلاعیه سوسیالیستی است! من نمیدانم چه جوری میشود درباره سوسیالیسم هر روز اطلاعیه صادر کرد؟ سوسیالیستها در جنگ، راجع به جنگ اطلاعیه میدهند، در مبارزه ضدمذهبی علیه مذهب اطلاعیه میدهند، برای برابری زن و مرد اطلاعیه میدهند، در مبارزه بر سر دستمزد اطلاعیه میدهند. کمونیستها در جامعه راجع به مسائل جامعه اطلاعیه میدهند. کمونیستها راجع به خودشان اطلاعیه نمیدهند! مثل آتهایی که از فضا آمده‌اند و میگویند من از کره مریخ آمده‌ام. کسی این را هر روز نمیگوید. تو میگویی داری چکار میکنی، در یک جنگ درگیر هستی، در آن جنگ شعار میدهی و موضع خودت را بیان میکنی.

خود نفس این تصویر سازی از حزب کمونیست کارگری که دیگر حالا سوسیالیستی نیست چون مدتی است راجع به سنگسار حرف میزند، یا راجع به فانزه رفسنجانی حرف میزند و یا راجع به آزادی بیان حرف میزند و یا مذهب، خود این تصویر، تصویر غیر سوسیالیستی از تحزب است. من در این مورد فردا بیشتر حرف میزنم. خود این تصویر، تصویر سوسیالیسمی است که میتواند راجع به خودش حرف بزند. یعنی وقتی سوسیالیسم راجع به خودش حرف میزند، سوسیالیست است، وقتی رو به جامعه حرف میزند، دیگر سوسیالیست نیست، چونکه هیچ سندی ارائه نمیدهد که نشان بدهد فرضا "ایدنولوژی آلمانی" در کجای اطلاعیه‌اش آمده است! من همانطور که گفتم فردا بیشتر در این مورد حرف میزنم. اما تا جایی که به بحث رفیق حمید مربوط است، بحث او، کانال را جلو این دیدگاه در حزب کمونیست کارگری باز میکند. یعنی کانالی جلوی نارضایتی از حزب باز میکند. که البته نارضایتی مشروع

است، اما نکته من مشروعیت نظر مخالف نیست، هزار چیز دیگر مشروع است. سادومازوخیسم هم مشروع است. خیلی چیزها در جامعه مشروع است که شما اجازه نمیدهد به ایشوی اولیه‌ای که ذهن همه آدمها را اشغال میکند، تبدیل شود. یعنی سعی میکنید که هزار و یک مسأله مشروع را که جای خودش دارد، یکباره سرنوشت آدمها را رقم نزنند. شما سعی میکنید که سرنوشت آدمها را عقاید مهم رقم بزنند، وگرنه همه عقاید مشروع است. هر نظری میشود داشت، هر برداشتی از حزب کمونیست کارگری میشود داشت، میشود درباره آن بحث کرد، کتاب نوشت و نقد کرد، میشود راجع به آن بهانه گرفت، ولی چه کسی اجازه میدهد که همه این نظراتی که مشروعند و به هیچکس بخاطر داشتن آن نظرات ترشروی نمیکنند، مشغله یک جریان سیاسی بشود و تبدیل شود به مشخصه و مؤلفه سایکولوژی اولویتهای آن دوره‌اش؟ این است مشکل بحث حمید. وگرنه ممکن است خود حمید یا جعفر فکر کرده که ما را به اندازه کافی سوسیالیستی نمیداند، این به نظر من هیچ ایرادی ندارد. استنتاج منطقی از بحثهای رفیق حمید را هم بهمین و هم جعفر میکنند. این را به خود حمید هم گفته‌ام. جعفر میگوید آره اینطوری است، بهمین هم میگوید آره اینطوری است، این شعار کمک میکند که روی سوسیالیسم حزب مکث بشود، و از قبل قسم میخورد، فکر میکند لازم است قسم بخورد، که به سوسیالیسم معتقد است. بهمین میگوید: "وقتی میگویم به سوسیالیسم معتقدم، یک تصویر مکانیکی از سوسیالیسم ندارم و در پروسه‌ای باید مکانیسمش را بدانیم که بالاخره چکار باید بکنیم". چه شعار را قبول بکنند چه قبول نکنند، هر دو معتقدند که حزب به اندازه کافی روی سوسیالیسم خم نشده است. من مشکل بحث حمید را این میدانم. ظاهر قضیه این است که یک کسی آمده است که یک شعاری را بدست حزب بدهد که حزب را در مبارزه سوسیالیستی‌اش برای کسب قدرت تند و تیز بکند، و درست این شعار در چهارچوب و در یک کانتکستی مطرح میشود که اگر آن را بپذیری باید دست از مبارزه سیاسی بکشی، برگردی به حزب خودت که دوباره سوسیالیسم و اکتیویسم سوسیالیستی را معنی کنی. دوباره برگردی بدرون حزب خودت که بگویی اینطور نیست، کمونیستها باید بروند توی جنبش زنان فعالیت کنند، کمونیستها باید در اتحادیه‌ها فعالیت کنند، کمونیستها باید در جنگ (در شرایط جنگ) فعالیت بکنند، که بگوییم اینها سوسیالیسم است. سوسیالیسم حرف زدن راجع به سوسیالیسم نیست یا "یک بار دیگر ملاحظاتی بر ترسکی". اینها هم واضح است سوسیالیسم است، اما سوسیالیسمی که قدرت را میخواهد، میرود در مسائل جامعه دخالت میکند. مگر ناسیونالیستها فقط وقتی زیر سرود کشورشان ایستاده‌اند، ناسیونالیست‌اند؟ یا وقتی در مورد مهاجرت هم اظهار نظر میکنند میشود به آنها گفت ناسیونالیست؟ وقتی در باره اقتصاد هم اظهار نظر میکنند میشود دید ناسیونالیست‌اند؟ یا در جنگشان هم میشود دید ناسیونالیست‌اند؟ آیا فقط وقتی دارند قربان صربستان، یا آلمان یا ایران میروند، فقط آن موقع ناسیونالیست‌اند؟ جنبشهای اجتماعی با هزار و یک مسأله درگیر میشوند، چه ناسیونالیست‌هایش، چه فاشیست‌ها و چه سوسیالیست‌هایش. از آنجا میشود فهمید. در نتیجه من مشکل با بحث حمید این بود.

من به سهم خودم میگویم که این بحثها مشروعند، اما کاری که بحث حمید کرد این بود که: "پس! معلوم شد به اندازه کافی

سوسیالیست نبوده‌ایم"؛، این را به خود رفیق حمید هم تلفنی گفتم که این تأثیرات را خواهد داشت. میدانستم اینطوری خواهد شد. حمید گفت بالاخره این بحثها یک موقعی طرح میشوند. گفتم آره. الان دارم میگویم هر بحثی میتواند بشود، ولی چرا باید به بحث اصلی تبدیل بشود؟ به همان اندازه‌ای که والور آن بحث و جایگاه آن است. بحث اینکه حزب به اندازه کافی سوسیالیست نیست یک بحث خیلی معتبر است که میشود راجع به آن بحث کرد، راجع به آن بنویسند، وقت به آن اختصاص داد و اظهار نظر کنند. ولی چه دلیلی دارد، چه دلیلی دارد که مرکزیت این حزب به این بحث آن والور و اعتباری را به آن بدهد که ندارد؟ ما از داخل حزب میدانیم که حزب چقدر سوسیالیست است. برنامه حزب معلوم است که چقدر سوسیالیست است. همان قدر که نیو لیبر میداند چقدر سوسیالیست نیست، ما میدانیم که چقدر سوسیالیستیم. مردم ما را به اسم سوسیالیست میشناسند، هیچ متدولوژی علمی و آکادمیکی در تاریخ جهان، احزاب را برحسب استنباطی که از اطلاعاتی‌های دوره اخیر کادرهایش گرفته‌اند، دسته‌بندی نکرده‌اند. ما چرا باید به این متدولوژی غلط، این نارضایتی بر مبنای یک سوء تعبیر میدان بدهیم که بیاید پشت شعار سوسیالیسم خودش را توضیح بدهد؟ این میتواند برود با همان موضع خودش را توضیح بدهد که: "به نظر من حزب به اندازه کافی سوسیالیستی نیست". چرا من که آمده‌ام شعار تصویب کرده‌ام که "زنده باد جمهوری سوسیالیستی ایران" یک فرش قرمز در دیدگاه عموم پهن کنم که آها! دیدید درست شد؟ چون جلوی این دیدگاه را نمیشود گرفت و نباید هم گرفت. رفیق جعفر با این شعار توضیح خودش را دارد، که سوسیالیسم حزب در طول یکسال گذشته ضعیف شده بود و ما حالا داریم با این شعار آنرا تصحیح میکنیم. کسی نمیتواند جعفر را سانسور کند، نباید سانسور کند. اما این یعنی پهن کردن فرش قرمز برای یک اندیشه حاشیه‌ای، به یک نارضایتی ضعیف، به یک ایدئولوژی مارجینال در حزب که بیاید از پشت مهمترین شعار این حزب خودش را مطرح کند. این به نظر من اساس نادرستی این شعار است. گفتم اگر بناست این کار را بکنند، من از خیر شعار میگذرم. اگر شرایطی که این شعار بخاطر شیوه مشخص مطرح شدنش به آن آویزان است، این است، من از خیر این شعار میگذرم. و من با طیب خاطر صبر میکنم و خوب که نگاه کردم و دیدم کسی نیست دوباره مطرحش میکنم. وقتی این بحثهای آویزان به این شعار بعدا یک جایی رد شدند، بعدا دوباره آنرا مطرح میکنم. به نظر من درست نیست که فردا تبیین رفیق جعفر در دفاع از این شعار موضوع روزنامه‌های ما بشود. نه فقط بخاطر نظر رفیق جعفر، بلکه به این خاطر که این دیدگاه غلط است، متناقض است با حقیقت، متناقض است با واقعیات حزب، ناشی از دیدگاه یک عده از رفقا است در رابطه با حزب، و نه ناشی از یک ارزیابی ابرکتیو از حزب و نه یک درک متدولوژیک ابرکتیو از احزاب. به هیچکدام از اینها متکی نیست. از پیش میشود فهمید کی‌ها می‌آیند این را میگویند. وقتی رفیق حمید آن شعار را مطرح میکند من از پیش لیست کسانی که این بحثها را میکنند، دارم. اینقدر معلوم است که این بحث میافتد در متن بحثهای قبلی این حزب که کی چه چیزی گفته است. در نتیجه رفیق حمید بعینه دید که این شعار تبدیل شده است به اینکه شعار جمهوری سوسیالیستی، بار دیگر پس از یک دوره سرگشتگی، یک دوره چپ و راست زدن، یک دوره تبدیل شدن به یک حزب آکسیونستی، بعد از یک دوره حزب جنبشها شدن، حزب کمونیست کارگری فوکوس خود

را بازیافت، و رفت روی مسأله سوسیالیسم! یعنی طیاره‌ای که پرواز کرده بود و وارد قلمرو سیاست در جامعه شده بود، دوباره نشست و پارک کرد و سویچش را دادند دست تفکر فرقه‌ای و آمدند بیرون. حمید این را نمیخواهد، جعفر این را نمیخواهد، و بهمن هم این را نمیخواهد، ولی به نظر من نتیجه این نوع تصویب این شعار و نتیجه این جور طرح این شعار، این است.

یک نکته را که اینجا درباره "انقلاب" گفتند، بگویم. من برخلاف کسانی که اینجا صحبت کردند معتقدم که انقلاب کار ما نیست، از مارکس این را فهمیدم که پس از اینکه جامعه بطور اساسی از توسعه بیشتر در چهارچوب خود ناتوان است، جوامع وارد دوره انقلابات میشوند، حکومتها زیر سوال میروند، مکاتب فکری زیر و رو میشوند، جوامع دچار تلاطم میشوند. بحث ما این است که کارگران در چنین شرایطی قدرت را بگیرند. قرار نیست ما انقلاب را بسازیم. قرار نیست ما انقلاب راه بیاندازیم. اصلا من معنی، من انقلاب راه میاندازم را نمیفهمم. شما میتوانید جنگ راه بیاندازید و احتمالا در جنگ هم پیروز بشوید و احتمالا حکومتها را هم ساقط کنید. مانوتسه تونگ در یک انقلاب پیروز نشد، در جنگ پیروز شد. حزب کمونیست چین در یک جنگ سر کار آمد، نه در یک انقلاب. مردم همینطوری داشتند میرفتند، ارتش سرخ رفت کومین تانگ را در تایوان انداخت و تمام شد. کسی در چین مشغول انقلاب نبود. انقلاب را که در شانگهای سرکوب کردند و انقلاب رفت! بیست سال بعدش که کسی با تفنگش یارو را بیرون کرده است که اسمش انقلاب چین نیست. انقلاب بلشویکی، انقلاب بود، بدون دخالت بلشویکها شروع شد و بلشویکها در آن قدرت را گرفتند. به هر حال میخوام بگویم خود این بحث یک پلاتفرم دیگر است. من برای اینکه بگویم "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" احتیاجی به دیدن افق انقلاب ندارم. من احتیاج به دیدن این دارم که مردم دارند به ما توجه میکنند و مردم احتیاج دارند که یک حرف روشن از ما بشنوند. شعار نباید تنوریک باشد، شعار باید روشن باشد.

خودم راستش راجع به خود "جمهوری سوسیالیستی" الان مشکل دارم. برای اینکه به نظرم مردم میدانند که جمهوری سوسیالیستی ما از نوع بلغارستان و کره شمالی نیست. این برایم جای تعمق است و ای کاش جلسه بیشتر روی این میرفت. کسی جواب درستی به من نداد. این الان نگرانی اصلی من است...

این بحث بهمن که بحث حمید خیلی انقلاب را نزدیک میبیند، یک درجه‌ای حقیقت در آن هست. در بحث حمید انقلاب خیلی همین پشت این پیچ است. من میدانم چند درصد این جلسه با این تبیین موافقت که انقلاب همین بغل است و ما کافی است که فقط مهران را به آن بزنیم؟ ممکن است راستش انقلاب نشود. نه به دلایلی که بهمن بخاطر نشریه توس میگوید، ولی به نظرم ممکن است انقلاب نشود. وقتی رفیق حمید میگوید بنویسیم "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" مردم میگویند یعنی چه؟ فرض کنید دوبله این شعار را به انگلیسی نوشتیم که "زنده باد جمهوری سوسیالیستی ایران". مردم اروپا فکر میکنند یک چنین جمهوری‌ای تشکیل شده است. فکر نمیکنند که تو داری از یک چیزی حرف میزنی که آرزویت است. زیر اعلامیه بنویسی Long live the Socialist Republic of Iran

کجا؟ کوهی را گرفته‌اید؟! اگر هم برقرار باد منظور است که دیگر ایران را نمیخواهد. یعنی برقرار باد جمهوری سوسیالیستی. خود جمهوری سوسیالیستی یک درجه کنکرت بودنش را از بین میبرد که این ضررش است. ولی شاید مشکل بیشتر بر سر جمهوری است؟ میدانم به هر حال این بحث را دوست دارم بشنوم.

من مشکل متولوژیک با این بحث را در ابتدا گفتم. شروع این بحث طوری بوده است که با خودش دیدگاههایی را آورده است و به آنها مشروعیت داده است که اگر این دیدگاهها روی پای خودشان بایستند و اگر با پاشنه‌کش و فورس force این شعار نخواهند وارد شوند، در حزب آن نیرو نیستند. آن قدرت را در تفکر این حزب ندارند، آن مشروعیت را در این حزب برای طرح شدن و جلب کردن این درجه از توجه را ندارند. این شعار با این روشی که خودش را مطرح کرده است، برای اندیشه‌های مارچینال در حزب فرش قرمز پهن کرده است، که بصورت انتقادات اساسی در بیابند. این را به نظر من نباید میدان داد.

#### نوبت چهارم

پس از صحبت‌های فرید پرتوی، فاتح بهرامی، رضا مقدم، حسن وارث، شهرام صنیعی، رحمت فاتحی، سیاوش مدرسی، علی جوادی، حمید تقوانی، بهمن شفیق، جعفر رسا، کورش مدرسی، مصطفی صابر، فرهاد یشارت، مینا احدی، مریم کوشا، صالح سرداری، امیر پیام، ثریا شهابی، رحمان حسین‌زاده.

فکر کردم آخرین جمع بندی خودم را در یک چند دقیقه‌ای بگویم. وقتی من نوشته رفیق حمید را خواندم و همه رفقا گفتند همگی خوشحال شدند، اما من که همان وقت نوشته رفیق حمید را خواندم بشدت ناراحت شدم. خیلی هم ناراحت شدم، بخاطر اینکه قبلا تلفنی نیتش را به من گفته بود، خیلی خوشحال شدم، فکر کردم رفیق حمید دارد میگوید که حزب وارد فازی میشود که برای قدرت‌گیری در ایران قد علم کند و این با گفتن یک حرف مشخص راجع به قدرت سیاسی ممکن است. حکومت کارگری که برنامه عمل جنبش ماست، اما حزبی که میخواهد قدرت را بگیرد بگوید ما میخوایم بیاییم جمهوری سوسیالیستی را تشکیل بدهیم. من گفتم این ایده خیلی خوبی است. اوضاع ایران دارد باز میشود و این خیلی خوب است. اما نوشته حمید که آمد، بحث را بُرد روی شرایط ذهنی و عینی و انقلابیگری طبقات دیگر. این متولوژی‌ای بود که من بیست سال پیش پشت سر گذاشته بودم و اصلا راجع به این مقولات اینطوری فکر نمی‌کردم. بیست سال است که لااقل اینطوری فکر نمی‌کنم که گویا باید نشان داد انقلاب شدنی است تا انقلاب را بخواهم. یا اینکه (گویا) باید بدانم که برابری شدنی است تا آنرا بخواهم. یا اینکه چون وقت آن رسیده است، آنرا می‌خواهم. من همیشه معتقد بوده‌ام که اهدافی داریم که می‌گوییم، تا شدنی بشوند. به همین دلیل بشدت ناراحت شدم. این بحث رفیق حمید یک دنباله‌رو به عقب دارد. راستش در مکالمه تلفنی هم این در بحث رفیق حمید بود که همه ما را با سکولاریسم و مدرنیسم میشناسند نه با سوسیالیسم و یک چنین بحثی ما را می‌گذارد جای درست آن. من با چنین بحثی اصلا موافق نیستم. این یک دلیل ناراحتی من بود. من اصلا پیش‌بینی نمی‌کردم که جعفر یا بهمن چه چیزهایی می‌گفتند. به یک معنی این

بحث داشت به حزب یک نسبتی میداد که عقب‌تر از آنچیزی است که خود حزب هست. داری می‌گویی که حزب ما در شرایط فکری سال ۵۷ است، آنهم نه در موضع اتحاد مبارزان کمونیست، بلکه موضع رزمندگان. که حزب باید شرایط عینی و ذهنی و مرحله انقلاب ترسیم کند تا بتواند در این جنبش که در حرکت است، چه می‌خواهد بگوید و چه تصمیمی بگیرد. من اصلا این را قبول ندارم. بنابراین نوشته رفیق حمید به نظر من غلط بود. یک چنین نوشته غلطی، مثل هر کار غلط دیگری نمیتواند در زندگی آدم، هیچ تأثیری نداشته باشد. تأثیر آن، لزوماً تأثیرات تنوری که آن کار غلط نیست، بلکه تأثیرات عینی و ایزکتیو آن کار غلط است. می‌آیی به حزب می‌گویی که حزب در کارش به اندازه کافی سوسیالیست نیست. رفیق حمید در نوشته اول خود ممکن است اصلا اینطوری فکر نمی‌کرده و فکر نمی‌کند. اما این را گفته است. این چهارچوب را برای دیگران گذاشته است که از آنجایی که مکتب جمهوری سوسیالیستی ایران روی کلمه سوسیالیستی آن است نه بر جمهوری ایران، دارد تأکیدش را بار دیگر به درست بر سوسیالیسم گذاشته است. منم میدانم برای جنبشی که دارد از سوسیالیسم فرقه‌ای دفاع میکنند، کسانی که باید بنشینند و کتاب و اوراد قدیمی‌شان را، با یک کاغذ بدون اینکه آن را نجس بکنند، قرانت کنند این است که فکر میکنند تعلق به جنبش سوسیالیستی یعنی این که راجع به سوسیالیسم با خودشان و با ترمه‌هایی راجع به خودشان حرف بزنند. این یعنی توجه به کسانی که نمی‌خواهند با حزبی بیایند که با سر بلند از مدرنیسم دفاع میکند، از بچه‌ها دفاع میکند، به اسلام حمله میکند، شخصیت‌هایش علنی میشوند و می‌گویند من خودم را نماینده جوانها میدانم و هر دفعه هم لازم نیست قسم بخورد که من کمونیستم. به عنوان کسی این حرفها را میزند که فکر میکند بیست سال است کمونیست است، این مسجل است. من فکر نمی‌کنم که رفیق حمید و یا هر کدام از شما را به عنوان سوسیال دمکرات بشناسند. من فکر می‌کنم من را به عنوان یک مارکسیست می‌شناسند. چه اطلاعی بدهم و چه ندهم، من را به عنوان یک مارکسیست می‌شناسند، تو را به عنوان یک مارکسیست می‌شناسند. چرا من باید برای اطمینان خاطر رفیق خودم هر سال یک چند کلمه‌ای راجع به سوسیالیسم اطلاعی بدهم که رفیق خودمان یادش باشد که منصور حکمت یا حمید تقوایی سوسیالیست آن جامعه است؟ ما را به عنوان کمونیستهای این جامعه می‌شناسند، وقتی هم رفتیم توی مبارزه بر سر آموزش و پرورش به عنوان مدافعین یک خط مشی کمونیستی به سراغ ما می‌آیند. می‌خواهم بگویم برای من یک عقبگرد بزرگ محسوب میشود که فکر کنیم با زبان بیست سال پیش، متدولوژی تحلیلی بیست سال پیش، با دشمنان بیست سال پیش، با مخالفین بیست سال پیش در یک چنین سندی ما را قدمی پیش ببرد. این به نظر من غلط بود.

در دفتر سیاسی هم بحث شد، و گفتند که خوب این شعار را تصویب می‌کنیم و تو روایت خود را به عنوان مقدمه بر آن بگو. گفتیم اولاً من صاحب شعار رفیق حمید تقوایی نمی‌شوم، او مطرح کرده است و حتماً خودش دفاع خواهد کرد. من گفتیم عزیز جان! من خیلی وقت است حزب را اینطوری نمی‌بینم، جامعه را اینطوری نمی‌بینم، ما رابطه خود را با جامعه خیلی وقت است اینطوری نمی‌بینیم. رابطه خودمان را با احزاب دیگر خیلی وقت است اینطوری نمی‌بینیم. اگر همه‌شان هم انقلابی باشند، انقلابیگری خودمان را

ترجیح می‌دهیم. لازم نیست ثابت کنیم دیگران در مانده‌اند تا بگوییم نوبت ما رسیده است. ما همه اینها را باید بحث کنیم. اگر این دیدگاه با این شعار طرح شده است، این دیدگاه باید در یک بحث پلمیکی جواب بگیرد. من می‌گویم این دیدگاه باید جواب بگیرد و فکر هم نمی‌کنم که در این جلسه هم جواب گرفت. من فکر نمی‌کنم که در این جلسه روشن شد که حزب به اندازه کافی سوسیالیست هست. این شعار قرار نیست سوسیالیسم حزب را تقویت کند. حزب به اندازه کافی پراتیکی هم هست. این شعار به اندازه کافی هم نمی‌خواهد پراتیک حزب را تقویت کند. این شعار قرار بوده است در رابطه با مردم آوانتاژی در رابطه با مردم به ما بدهد - آنطوری که من فهمیدم. تلفنی خوشحال شدم، کتبی ناراحت شدم! در نتیجه من بحث محتوایی و بحث متدولوژی با آن شعار داشتم. داشتیم فکر می‌کردیم که حزب را به جلو می‌بریم، در حالی که حزب داشت به خودش تردید می‌کرد. و آیا شما فکر نمی‌کنید حزبی که به خودش تردید میکند هرکس دیگری هم که تردید دارد، به عنوان یک پرچم آن وسط نمی‌آید؟ رفیق فرهاد بشارت می‌گوید به کسانی که مخالفان هستند نگوید نق می‌زنند. من شخصا با مخالف خودم هیچ مشکلی نداشته‌ام، همیشه به او وقت داده‌ام، همیشه بیشتر از خودم به او نوبت داده‌ام. اما من که نباید کار مخالف خودم را برایش انجام بدهم! من که نمیتوانم یک فرش قرمز پهن کنم، یک شعار انقلابی بیاورم که آنقدر بد آنرا مطرح کنم که مخالف خودم را علیه خودم تحریک کنم. این نظرات مخالف برون روی پای خودشان، بدون بحث جمهوری سوسیالیستی! بحثهای رفیق جعفر احتیاجی به جمهوری سوسیالیستی ندارد، میتواندست به عنوان کم سوسیالیست شدن حزب در سالهای جاری بحثش را مطرح کند. و اگر آن بحث را میداد، نه در کانتکت مهم و پر زرق و برقی که الان ما انجام می‌دهیم، که گویا ما را به انقلاب نزدیک میکند، بلکه در کانتکت بحث رفیق جعفر یا بحث رفیق بهمن راجع به سوسیالیست بودن یا نبودن حزب در این دوره، آنوقت با یک مقاله جواب می‌گرفت و میرفت. بحث من این است که بدفهمی هم میتواند به نیروی اجتماعی تبدیل شود و پدر ما را در آورد. قبول نمی‌کنم که شش ماه مشغول جواب دادن به بحث رفیق جعفر باشیم بخاطر اینکه شعار جمهوری سوسیالیستی ایران را تصویب کرده‌ایم. با دفاعیه رفیق جعفر در نشریه پوشه از این شعار چکار کنیم؟ که این شعار به درستی بار دیگر تأکید می‌گذارد بر سوسیالیسم ما؟ ما همه می‌گوییم که رفیق جعفر از فرط سوسیالیسمش دارد این را می‌گوید. اما چسپاندنش به حزب منصفانه نیست. فقط نشان میدهد که جعفر سوسیالیست است و حزب سوسیالیست نیست. من این را قبول نمی‌کنم. بحثهای رفیق بهمن نشان میدهد که بهمن سوسیالیست است و حزب نیست. من این را قبول نمی‌کنم، حزب بشدت سوسیالیست است، بشدت کمونیست است طوری که داد زمان خودش را در آورده است. همه دارند از دست کمونیسم ما جیغ می‌زنند.

هر بحثی یک نتایج رو به جلویی دارد و عاقبتی دارد. مگر ما در کنگره ندیدیم که کسانی از اینکه حزب به اندازه کافی کارگری نیست به حزب هشدار میدادند؟ به نظر من میتوانستند دوباره بیایند و در مقاله رفیق بهمن آمدند. من آن رفقا را خیلی دوست دارم و بحثشان هم خیلی موجه است، ولی چرا باید ارزشی، توانی، والرئ و پتانسیلی بیشتر از آنچه که خودشان میتوانند برای بحثشان فراهم کنند، من برایشان فراهم کنم؟ من دوست دارم

اعتبار بحث رفقا به اندازه اعتبار بحثشان باشد. بروند برایش نیرو جمع کنند. اما من که نمیروم دودستی حزب را تقدیم کنم و فرش پهن کنم که بیاید این بحثهایتان را روی آن مطرح کنید، دوباره افکار حزب کمونیست کارگری ملی شده، هر کس هر بحثی دارد بیاید بکند؟ این مشکل من بود. این بحثها به نظر من هنوز جواب نگرفته‌اند. شبیه همان موضع "ارزیابی را قبول دارم، ولی بحث را قبول ندارم" شده است. (در مورد بحث و ارزیابی از کومه‌له). من میگویم در این بلیشوی تئوریک، متدمان عقب کشیده میشد، روشمان عقب کشیده میشد، پراتیکمان عقب کشیده میشد اگر همینطور این شعار را هر جا میخواستیم میبردیم.

فرض کنیم این بحث آنطوری که من میخواستم مطرح میشد. میگفتم این شعار برای این است که برویم سراغ همه و مردم را متوجه خودمان بکنیم، با بحث علی‌جوادی بشدت موافقم و راستش این را مهم میدانم. رفیق علی به درست گفت که جمهوری یک سیستم حکومتی است، چرا نظام سوسیالیستی نه؟ چرا رژیم سوسیالیستی نه؟ چرا کمون سوسیالیستی نه؟ من باید راجع به این فکر کنم. اینها را نمیگویم برای اینکه مردم آنها را نمیفهمند، ولی مردم جمهوری را با چه تبیینی میفهمند؟ پس ما داریم عنصری از ضعف را میآوریم توی شعارمان. اگر از من پرسند میخواهی چه چیزی برقرار کنی، خوب معلوم است که حکومت کارگری پایگاه تاریخی ما را بیان میکند، ولی حکومت سوسیالیستی چه عیبی دارد؟ از ما میپرسند چه نظامی را میخواهید در ایران پیاده کنید میگوییم میخواهیم یک حکومت سوسیالیستی دایر کنیم. چرا باید بگوییم جمهوری سوسیالیستی ایران؟ من قبول دارم که کلمه ایران در این شعار مشکل دارد. ما حتی در ادبیاتمان نمیگوییم کارگران ایران، میگوییم کارگران در ایران. چرا باید یکهو این عقبگرد را بکنیم و بگوییم جمهوری سوسیالیستی ایران؟ خوب بگوییم حکومت سوسیالیستی در ایران. ما میخواهیم در ایران یک حکومت سوسیالیستی برپا کنیم. ما نمیگوییم جمهوری کردستان، میگوییم جمهوری در کردستان. میخواهیم بگوییم اینها منهای مشکلاتی است که بحث در چه کانتکستهایی مطرح شده است.

من حالا دیگر شخصا به این شعار خوشبین نیستم. میگویم جمهوری آن یک دردسر برایمان دارد، و ساختار حکومت را برای ما تعریف میکند. جمهوری، بخواهی نخواهی، دارد به نوعی ساختار حکومت را تعریف میکند. تانیا زوال دولت پس چه میشود؟ اگر جمهوری است، تکلیف زوال دولت را چگونه بعدا میشود گنجاند؟ الان هم با بحث رفقا متقاعد شدم که ایران این شعار را هم نمیشود پذیرفت. من در این شعار جمهوری و ایران آن را قبول ندارم. در این صورت به نظر من قطعنامه احتیاج نداریم. پای اعلامیه‌ها میشود نوشت برقرار باد حکومت سوسیالیستی در ایران.

و بالاخره مشکل آخر: راجع به "انقلاب". یکی از مشکلات متدولوژیکی که خودم دارم این است که راستش من خودم زیاد راجع به انقلاب فکر نمیکنم. انقلاب مثل اتفاقاتی است شبیه برخورد کومت به کره زمین. ممکن است برخورد کند یا نکند. به نظر من انقلاب همانقدر تصادفی است، به این معنی که دست ما نیست و حکمت خود را دارد، که زلزله. مسأله این است که هر

جریانی در زلزله چه سیاستی دارد و ما در انقلاب چه سیاستی؟ در نتیجه من نمیخواهم روی انقلاب شرطبندی کنم. و اگر جمهوری سوسیالیستی ایران میخواهد با خودش نزدیک بودن انقلاب را به ما نسبت بدهد، به این معنی که اعلام اینکه ما انقلاب را نزدیک میدانیم، به همان معنی عمومی‌ای که بهمن میگوید، آنوقت منم با این حرف موافقم که فکر میکنم تحولات آینده ایران بیشتر تلاقی جنبشهاست تا یک انقلاب همگانی شبیه انقلاب ۵۷. فکر میکنم که در مقابل ما صف‌هایی هستند که نفوذ خودشان را دارند. بختیار سعی کرد طرفدارهای قانون اساسی را بیاورد که آن موقع دیر شده بود و کسی نیامد. اما این بار طرفدارهای قانون اساسی هستند، به این زودی هم از میدان بدر نمیروند. این دفعه همه با هم نخواهد بود. به این معنی اگر جمهوری سوسیالیستی ایران بنا به تعریف و در دفاعیه‌ای از این شعار به این معنی گفته شود که دارد رابطه ما را با انقلاب تأکید میکند، آنوقت خود مقوله انقلاب برای من یک مقوله علمی و قابل استفاده در این لحظه نیست. اینها معضلات من بودند. من الان خودم را مدافع این شعار نمیدانم.

نوبت پنجم

در وسط صحبت‌های حمید تقوانی

به نظر من مشکل این نبود که بحث رفیق حمید از دایره دفتر سیاسی خارج شد. بحثی که رفیق حمید در سمینار کانادا کرده است، دفتر سیاسی میبایست آن را پخش میکرد. نکته من این است که بالاخره برمیگردیم به نوع بحث. به مقدمات آن، به نتیجه‌گیری‌های آن، به جایگاهی که میخواهد به خودش بدهد و غیره. این بحث به نظر بعضیها اشکال داشت و به نظر بعضی دیگر نه. در کانادا خیلیها از آن راضی بودند. من بحثهای سمینار رفیق حمید در کانادا را شنیده‌ام، کسی اعتراضی نکرده است و یا پلمیک شداد و غلاظی نداشته است. میخواهم بگویم اینطوری نیست که این بحثها با مخالفت روبرو میشوند، در مورد جایگاه این بحث ابهاماتی را بجا گذاشت. آن چیزی که مهم است این است که این بحث در چهارچوبی مطرح شد، در رابطه با سوسیالیستی‌تر کردن حزب. این را به نظر من همه فهمیدند، همه از این بحث گرفتند. بحث بلشویسم، منشویسم، بحث اینکه ما که نمیخواهیم فقط سرنگون کنیم، بدون اینکه بدانیم که میخواهیم چه به جای آن بگذاریم، همه اینها اجزاء آن نحوه ارائه بحث بوده‌اند. و این واضح است که نوعی تخریب است، بالاخره باید با آن رفت و کاری کرد. من فکر میکنم ما به عنوان بقیه دفتر سیاسی در حد امکان خیلی خونسرد و متین، سعی کردیم نیم‌کلاج بدون اینکه کسی شدت عمل تئوریک بخرج بدهد، این بحث را رد کنیم. راستش علت اینکه این بحث در این جلسه وسیع مطرح میشود فقط بخاطر این گردهمایی است وگرنه موضوعی که رفقا بخاطرش دعوت شده‌اند. مباحث جلسه فرداست.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن، توسط ایرج فرزاد پیاده و تایپ شده است و در کتاب "منتخب آثار منصور حکمت- ضمیمه ۱ در ژوئیه ۲۰۰۶ منتشر و چاپ شده است.

بخشی از سخنان منصور حکمت در جلسه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران - ۷ و ۸ ژوئیه ۲۰۰۱

توضیح بر متن پیاده شده

این متن پیاده شده، مقابله و ادیت شده نوار اول از دو نوار سخنان منصور حکمت در جلسه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران - ۷ و ۸ ژوئیه ۲۰۰۱ - است. کیفیت صدا در نوار دوم بسیار پائین است. با اینحال نکات اساسی مورد نظر منصور حکمت در همین نوار اول طرح شده اند. چند نکته را لازم میدانم توضیح بدهم.

متن پیاده شده تایپ یک به یک کلمات و سخنان منصور حکمت نیستند. در مواردی جای فعل و فاعل را برای روان تر شدن متن کتبی تغییر داده ام و برخی کلمات را از لحن گفتاری به نوشتاری عوض کرده ام. عباراتی که تکراری بوده اند را یکبار مکتوب کرده ام.

در مواردی که به تشخیص من، منصور حکمت بر نکاتی تاکید دارد، زیر کلمات مربوطه خط تاکید کشیده ام. گیومه ها و پرانتزها را همگی من اضافه کرده ام.

این سخنان، که در واقع آخرین سخنان منصور حکمت در یک جلسه رسمی حزب کمونیست کارگری قبل از مرگ اوست، حاوی کلماتی کلیدی برای بازشناسی و بازخوانی سرنوشت حزب کمونیست کارگری و انشعابات و جدائی ها و اختلافات و جنگ و دعواها بر سر میراث سیاسی "کمونیسم کارگری" و "حکمتیسم" اند.

باشد تا مبنای قضاوت دنیای بیرون، بر سخنان کسی باشد که تدوین کننده مبانی "کمونیسم کارگری" است و نام حرفه ای سیاسی اش منصور "حکمت" است.

اصل فایل صوتی در سایت من، قابل دسترس است.

ایرج فرزاد

۵ فوریه ۲۰۱۴

من اینجا یک کم بلند بلند فکر میکنم، از این نظر، هم بحثم زیاد شسته رفته نیست و هم اینکه موضوعات زیادی میتواند در این رابطه مطرح باشد. راستش اینکه در نامه ها نوشته شده که اگر من نباشم خط حزب چه خواهد شد، بحث درستی نیست، برای اینکه وقتی که من هستم حزب سر خط نیست. تمام زندگی سیاسی من این بوده است که یک جمعی را که نمیخواهد به این سمت برود، متقاعد کنم که بطرف این خط برود، نترسد، و مایه بگذارد. اما مایه نمیگذارد، اینطوری نیست که حزب کمونیست کارگری با وجود من، روی خط کمونیسم کارگری است. نیست! همانطور که در بحث رهبری مطرح خواهم کرد این بحث هیچ ربطی به خط منصور حکمت و به "حکمتیسم" ندارد. خط منصور حکمت در حزب کمونیست کارگری یک گروه فشار است. مدام این خطر کمونیسم کارگری) سعی کرده است که حزب (کمونیست کارگری) را از یک وضع "داده" ای، از یک "وضع موجود" بکند و ببرد یک جای دیگر. در کنگره اخیر(کنگره سوم) همین بحث را داشتم و در کنگره قبل(کنگره دوم) هم، چنین موضعی داشتم. در بحثهای "سبک کاری" حرفهایم را زده بودم، در مباحث تنوریک حرفم را زدم. من میدانم هر کسی چه فکری میکند، اما مجموعه نوشته ها( که هنوز بیان کاملی نیست) و یا شاید مجموعه افکار و نظراتی که من در این بیست سال بیان کرده ام، یک سیستم منسجم قابل توضیح اند. همانطور هم که در کنگره گفتم که اگر شما بروید به یک استاد دانشگاه که در مورد گرایشات سیاسی و تاریخ افکار سیاسی کار میکند، مراجعه کنید و به او بگویند که من این کتابها(کتابهای منصور حکمت) را به شما میدهم. این تاریخ سیاسی آن کشور است و این نوشته ها در لحظات تاریخ سیاسی آن کشور بیان شده اند، در رابطه با تحولات سیاسی معینی نوشته شده اند، یکی در باره شوروی و سقوط آن است و این تحلیلها در این مورد نوشته و بیان شده اند، دیگری در باره جنگ خلیج است، این تاریخ سیاسی دنیای امروز است و به همین ترتیب. اگر شما از آن استاد دانشگاه بپرسید که این چه خطی است؟ به شما میگوید این یک دیدگاه است، این خط یک اشتقاقی از لنینیسم است. اومانیسیم اش را قبول کرده است و پراتیک را از تزه های فوئر باخ مارکس در آورده است و بحث کرده است، خیلی عمل گرا است، در عین حال معتقد است جامعه و دنیا خیلی رادیکالتر از تصاویر غیر واقعی آن است. به شما میگوید، این یک سیستم فکری است، این جایگاه را برای فرد قائل است و آن جایگاه را برای فکر قائل است، این رابطه را بین حرف و عمل برقرار میکند که کدامیک بر دیگری پیشی میگیرد. آن قدر عامل "سویژکتیو" برایش مهم است و آن قدر هم فاکتور "ابژکتیو"، برایش اهمیت دارد. عنصر "پراکتیکال" را در تاریخ میبیند. در مورد سوسیالیسم در تاریخ چنان قضاوتی دارد و در باره "سوسیالیسم در یک کشور" آن بحثها را داشته است. در رابطه با "روزیونیسم" آن تعبیر و تفاسیر را دارد، چرا به مانویسم و ترتسکیسیم آن تعبیر را گفته است، این یک دیدگاه است، خوب باشد، بد باشد و یا هر چه. اگر "گرامشی" را داریم، این دیدگاه را هم داریم. حتی گرامشی نظرات و دیدگاهی را که بیان کرده در سه صفحه جا میگیرد. در صورتی که اگر چالنجی را که این خط در تاریخ سیاسی آن مملکت پیش برده نگاه کنید که الیت سیاسی آن جامعه را تغییر داده و با خودش همراه کرده است، نگاه کنید، متوجه

میشود که این یکی از تاندانسهای (tendance) نسبتاً موفق کمونیستی در تاریخ چپ است که وضع موجود را به درجه زیادی تغییر داده است، عده زیادی را با خودش همراه کرده و توانسته است یک افکاری را جا بیاورد. این قابل بحث و تأمل است. اما هیچکس در بالای این حزب به این دیدگاه و سیاست و تاریخ، به این صورت به آن نگاه نمیکند. یارو میگوید من ترسکیستم، رفیق ما هم بگوید مطابق این دیدگاه من کمونیسم کارگری ام. معلوم است که دارد فعالیت میکند، شبها دیر میخوابد و آدمهای را میبیند. اما نه در راستای این خط و دیدگاه. اگر این آدمها سر خط بودند، لازم نبود که من این اندازه دوندگی بکنم. کنگره اش را یکی دیگر اداره میکرد، پلنوم اش را یکی دیگر و نشریه اش را کس دیگری در می آورد. من هم یک کارهایش را میکردم. در مبارزه ضد پوپولیستی پنجاه شصت نفر بودیم، کار میکردیم، منم کاری برعهده میگردفتم. اتحاد مبارزان کمونیست را کسانی مثل حمید تقوایی و خسرو داور و حبیب فرزاد و مهدی میرشاهزاده و کسان دیگر پیش میبردند. من هم یکی از اکتیویستهای جنبش ضدپوپولیستی و مدافع مارکسیسم انقلابی بودم. یکی از چند نفر اصلی اش هم بودم. اما آن سازمان پر بود از فعالان خط خودش. انقلابی بودم و دوندگی هم میکردم. اما اینقدر که حالا هست همه چیز به من گره نخورده بود. کسی احساس تنهایی نمیکرد. اگر هم احساس خستگی میکردی میرفتی توی ماشین ات مینشستی، اما اتحاد مبارزان کمونیست به کار خودش ادامه می داد. علت این وضعیت این است که حزب کمونیست کارگری روی خط کمونیسم کارگری نیست و اصلاً رهبری هم اهمیتی به این نمیدهد که یک مجموعه دیدگاههای معتبر سیاسی، متدولوژیکی، اقتصادی و فلسفی و پراتیکی، عملی و سبک کاری و تاکتیکی را میشود در رهبری حزب بدست گرفت. رهبری اینها را به عنوان یک سیستم که میشود آن را قبول و یا رد کرد، در نظر نمیگیرد. ترسکیسم اینطور نیست. کسانی که مدافع این دیدگاه اند، "حکمتیست های جنبش ما" یا پائین اند و یا بیرون و در راس حزب نیستند و در "بالا" نمایندگی نمیشوند. خیلی ها که با نوشته های من زندگی شان را عوض کرده اند، در صفوف پائین و در بیرون هستند. اگر اینطور بود لازم نبود برای پاسخ به مساله ای من را خبر کنند، میرفتند به اسم خودش حرف میزدند و جواب میدادند. در نتیجه من نگران خط حزب نیستم. به نظرم سرنوشت جدال خط ها مثل حزب بلشویک بر سر "لنینیسم" خواهد شد. عده ای خواهند گفت که "قبول" ندارم و راهشان را جدا خواهند کرد. بطور واقع خواهند گفت که اینها نتوانستند خط خودش را ادامه بدهند. ریشه های این ناتوانی را هم به من خواهند رساند.

معلوم است که حزب کمونیست کارگری مدافع یک خط رادیکال، اومانیت، برابری طلب و غیره است، اما موتور کمونیسم کارگری را با خودش ندارد. و این ممکن است در پیچ بعدی، کنترل جاده از دستش خارج شود. در نتیجه من این سوال که بعد از من حزب کمونیست کارگری چه خواهد شد را ول کرده ام. من فکر میکنم تازه در غیاب من است که یک عده ای میروند کتابهای من را بخوانند، و در جملاتش دقت کنند. خیلی از بحث ها را هم لازم نیست زیاد دقت کنند. میروند به سمینار مبانی کمونیسم کارگری انجمن مارکس یک بار دیگر گوش میدهند. از این نظر بحث سابق "جواد مشکی" که کمونیسم کارگری یک واقعیت عینی است و منصور حکمت آمده آن را توضیح داده است، بی پایه و کشک است. کمونیسم کارگری یک مجموعه از استنتاجات

پراتیک و تنوریک از مارکسیسم است که یک کسی آنها را گفته است، از خودش و از "عینیت" اش در نیامده اند. در اردوگاههای کومه له هم چنین سراغ بحثهای من آمدند. خود من هم به همین روش رفتم مارکس و لنین را خواندم. که بفهمم مارکس چه میگوید، لنین چه میگوید.

هیچکس بویژه در بالای حزب با مجموعه و پیکره ادبیات کمونیسم کارگری اینکار را نکرده است. آدمهایی هستند که حتی از بر، جملات مباحث را میدانند و میدانند چطوری آنها را بکار ببرد و توی حزب هم نیست. اما در بالای حزب، "نادر" را میبینند، منصور حکمت و کمونیسم کارگری را نمی بینند. نادر را قبول دارند. اما کمونیسم کارگری را خیلی عمیق نفهمیده اند و حتی نخوانده اند. هیچکس در بالای حزب به این دیدگاهها کاری نداشته است. این یک جنبش فکری است که متأسفانه نفوذش بر بالای حزب کم است. این نکات را من در کنگره هم گفتم و مساله جدیدی نیست. به نظر من بالای حزب روی خط کمونیسم کارگری و بحث هایی را که کرده ایم، نیست و این فشار و دپرسیون زیادی را روی من میگذارد و وقت زیادی از من میگیرد. اگر بالای حزب مدافع این "مکتب" بود، دهها نماینده داشت و اگر یکی شان فوت میکرد حتی اگر ادبیاتش قدری با ادبیات منم تفاوت داشت، مشکلی نبود. من فکر میکنم این مشکل برای لنین هم اتفاق افتاد. لنینیسمی نبود، بلشویسم بود، اما لنینیسم نبود. بلشویسم یک جنبش رادیکال چپ در مقابل منشویسم بود، برای انقلاب اکتبر، اما لنینیست نبود. من فکر میکنم اگر من نباشم این بحثها را عده ای میخوانند. از این نظر حزب از بین میروند تا طی چند سال دوباره بوجود بیاید. من فکر میکنم که اگر اتفاقی برای من بیافتد، این بحثها میمانند و عده دیگری میروند آنها را میخوانند. همانطور که ما رفتیم نوشته های آدمهایی را خواندیم که ۲۵ سال قبل از تولد ما، فوت کرده بودند. به همین ترتیب آدمهایی میروند سراغ این دیدگاه، نوارهایش هستند. کتابهایش هستند. به نظر من قضاوت خواهند کرد که این بحثها، از بحثهای لنین قوی ترند. خود من هیچ ابهامی ندارم که این بحثهایی که من طرح کرده ام، از بحثهای لنین، عمیق ترند. لنین یک سری بحثهای تاکتیکی کرده است و با مخالفت رفته است جلو. مسائل با این پیچیدگی در مقابلش نبوده اند و این متدولوژی را ناچار نبوده است انتخاب کند. با کمونیسم شکست خورده روبرو نبوده است. بالای حزب این متدولوژی را نگرفته است، بخاطر اینکه (مبانی کمونیسم کارگری) بر مبنای تزه های فونر باخ بنا شده اند و به جایگاه "پراتیک" در این اندیشه اهمیت میدهد. در پرنسیپها همه ما مشترکیم. همه ما آزادیخواهیم، در پرنسیپها همه به فرد احترام میگذاریم، همه مخالف زجر آدمها و موافق برابری مطلق آدمها هستیم، این پرنسیپها ارکان این سیستم کمونیسم کارگری هم هستند، اما موتور آن نیست. شاید بعضی موقع ها مجبور باشی از خیر یکی از پرنسیپها بگذری، نمیگذری می افتی توی جاه! جانی موتور جنبش و دیدگاهت به تو حکم میکند که "سازش" کنی، اما "سازش" نمیکنی و پراتیک را فدای "اصولیت ناب" میکنی. الان به نظر من حزب کمونیسم کارگری فقط یک رادیکالیسم علیه جمهوری اسلامی را فهمیده است. من عضو حزبی هستم که هدفش انداختن جمهوری اسلامی و جایگزینی اش با یک جمهوری سوسیالیستی است. معلوم است که این پدیده در ایران منحصر بفرد است. یک حزب فقط میتواند اینکار را بکند، دو تا حزب نیست. آنهم چپی است که همه را نگاه داشته است.

آیا این حزب میماند؟ یا به عبارت دیگر آیا حزب کمونیست کارگری نیروی محرکه این جنبش است؟ تخصص این حزب خراب کردن جنبش اش است. وقتی فعالین کمونیست عراقی بدون هیچگونه تماسی، بر مبنای این دیدگاه به این جنبش میپیوندند، این حزب ده سال علاف شان میکند و نه در افق سازماندهیشان آنها را کمک میکند و نه در نبردهایشان در کنارشان قرار میگیرد. این حزب در این لحظه، حتی ابزار اشاعه کمونیسم کارگری نیست. یک حزب رادیکال کمونیستی است که میخواهد برنامه کمونیست کارگری را در ایران پیاده کند. این است! ولی ابزار اشاعه جنبش این دیدگاه نیست. هنوز سایت بین المللی حزب کمونیست کارگری وجود خارجی ندارد. کسی اصراری ندارد که به دنیای بیرون بگوید چه فکر میکند. کسی که تازگی به حزب می آید با عقاید آن آشنا نمی شود و با آنها پرورش نمی یابد. کسی اصراری ندارد که برای عضو جدیدی که به حزب می پیوندد بگوید ما چگونه فکر میکنیم. اینها برای من "علامت" اند. اینطوری نیست که من به عنوان نادر(منصور حکمت) آنرا قبول ندارم، من به عنوان عضو حزب قبول ندارم، شما وعده هائی می دهید، که کس دیگری آنها را پیاده کند؟

آیا این حزب به این شکل میتواند بماند؟ به عنوان حزب چنین جنبشی؟ به نظر من نه! چند وقت پیش یک پلی خراب شد و رفتند و مطالعه کردند و دیدند که با وجود اینکه همه ستونهای پل سر جای خود بودند و اتوبان از روی آن رد میشد، اما بر روی یکی از باندها وزنی خارج از ظرفیت ستون حامل آن حمل شد، یکی از طنابها پاره شد و بار روی پایه دیگری افتاد که ظرفیت تحمل ۵۰ درصد و نه هفتاد درصد بار را داشت و در نتیجه پل چرخید و واژگون شد. نه بخاطر اینکه پل ضعیف بود، بلکه به این خاطر که آن وحدت و توازن در توزیع وزن وارد شده، بهم خورد. حزب کمونیست کارگری پل را خراب کرده است. من معتقدم که حزب را شما از هم می پاشید. پائین حزب می آید میگوید ما در خدمتیم. اتفاقا من اگر نباشم، از نظر عاطفی ترک حزب میتواند چنان بد کاری باشد که تصور سخت نیست. اما بالای حزب وحدت را حفظ نمیکند، بخاطر اینکه اتحادتان را حفظ نمیکنید و برای همدیگر احترام قائل نیستید. بخاطر اینکه هیچکس متحد کردن دیگران با خودش در "آجندا" (agenda) یش نیست. هیچکس آجندایش این نیست که بقیه را با هم متحد و یونایت (unite) کند. در نتیجه شکاف در بالای حزب بیشتر باز میشود و همه فکر میکنند که هر طرف این شکاف حق دارد. اما هر کس از طرفی سر لحاف را میکشد. اگر من نباشم چنین میشود. منظورم الزاما سرنوشت "جنبش" در یک چشم انداز درازمدت نیست که ممکن است سیر متفاوتی داشته باشد.

یک مثال بزنم:

قضیه "مستعفیون" (آوریل سال ۱۹۹۹) که پیش آمد، اگر من نبودم حزب به معنی واقعی همان موقع از بین میرفت. چنان گجی در کار تشکیلات بوجود می آمد که هیچکس نمیتوانست آنرا جمع و جور کند. غیر از ابهت منصور حکمت کس دیگری نبود که به آن پنج نفر بگوید شما کمونیست کارگری نیستید، اگر من نبودم هیچکس نبود که به آنها بگوید شما نه کمونیست کارگری که اکونومیست کارگری هستید! من گفتم به نوشته های من دست نزنید، از من نقل قول نکنید. ساکت شدند. اگر نه به اسم

کمونیسم کارگری رفته بودند. اگر من نبودم میگفتند اکونومیسم همان کمونیسم کارگری است. سیاست را واگذار میکنیم به خاتمی و ما هم اکونومیست هستیم. این تعریف اکونومیسم شان بود که ابتدا سعی کردند به نام کمونیسم کارگری قالب کنند. به نظر من هیچکس نبود که از عهد ه شان بر بیاید. بالای حزب "پاتیک" کرد. در یک استادیوم که ظرفیت ۳۰ هزار نفر را دارد، اگر با حادثه ای پاتیک بشود، ۱۵ هزار نفر زیر دست و پا کشته میشوند. هیچکس با عطسه و سرفه کشته نمیشود، اما یک بندباز که روی طناب است با یک عطسه ممکن است پاتیک کند و سقوط کند و بمیرد. حزب اینطوری نیست که ما یک مدیر جامع شرایط و مدبر را داریم از دست میدهم، حالا برویم آن کارهائی را که او بلد بود، یاد بگیریم تا کارها درست بشوند. حزب دارد یک کار خلاف جریان را رهبری میکند و اگر شما عطسه ای بکنید، خورد میشود نه اینکه به عقب میرود، که کنترل خود را حفظ کند. مهم در آن لحظه این بود که از پاتیک جلوگیری کنیم و "نگه داریم".

مثال دوم در مورد وضعیت خودم است. من سرطان گرفتم. مساله این نیست که من ممکن است ۹۰ درصد یا ۳۰ درصد خوب بشوم. و جایگاه من در حزب هم برای همه معلوم بود. هیچکس شعاع فعالیتش را ذره ای تغییر نداد. هیچکس نرفت به کادرها بگوید ابعاد فقدان نادر این است، این عواقب را خواهد داشت، ما باید هشیار باشیم که عضو حزب دپرس (depress) نشود. وقتی کسی زیر عمل جراحی میرود، حتی اگر برای عمل لوزه باشد. احتمال مرگ هست. من با مرض سرطان روبرو شدم و رفتم زیر عمل جراحی. بالای حزب نیامد بگوید اگر نادر به سلامت از عمل بیرون نیاید، چکار باید کرد؟ اگر پدر خودشان ناخوش شده بود به فکر می افتادند که خواهر و برادرها را خبر کنیم، مامان را چکار کنیم که غش میکند و غیره. هیچکس نیامد، و شما انتظار دارید که اعتماد من به این بالا جلب بشود؟ من، هم در ماجرای مستعفیون و هم در جریان مرضی ام، اعتماد را که باید با یک تعهد و درایت حزب را حفظ کرد، از دست داده ام. کسی راهش را کج نکرد، با عضوی صحبتی نشد، سخنرانی ای انجام نشد و تماسی در این رابطه با احدی برقرار نشد. همه بطور عاطفی و جنبشی ناراحت شدند، گریه کردند، به فکر بودند، به فکر خانواده ام بودند، ولی حزب کمونیست کارگری و سرنوشت اش ول شد. من بعد از عمل جراحی ممکن بود که نتوانم دیگر حرف هم بزنم. اصلا همین الان چه؟ اگر خبر این وضعیت و احتمال فقدان من بیچد، چه؟ این من بودم که حتی چگونگی خبر دادن به مردم را تعیین کردم. در نتیجه به نظر من این حزب از هم می یاشد و شما از هم می پاشانید، و خوش بین نیستیم. اینطوری نیست که در پائین برای حزب دل میسوزانند. هر چه هست در میان این جمع بالا و در میان دفتر سیاسی است. اگر قرار است از دپرسیون اعضا جلوگیری شود و یا فکری برای بی سوادی اعضا و کادرهای حزب کرد، از همین بالا ممکن است. مساله مالی برای مثال اگر یادش نیاندازی که پول برای حزب مهم است، و کسی در بالا این را آموزش ندهد، انجام نمیشود و میرود کار قبلی خودش را میکند. قبول نکرده است که بدون پول، حزب میخوابد. در مقابل اینکه عضو حزب ما به مجاهدین میگوید، "منافقین" ساکت است و ناظر. باید تاریخ جریان ما را گفت، سخنرانی گذاشت و غیره. کسی که سخنرانی نمیگذارد قصد ندارد که دیگران را با خودش هم رای کند. اگر کسی به عقاید و نظرات دیگران احترام بگذارد میرود انجمنی راه می اندازد که حرفش را در آن بزند و دیگران را با خود سهیم کند.

اگر نه می‌رود قطعنامه ای می‌آورد و در مرجعی آن را به تصویب می‌رساند. در صورتیکه باید اول توضیح داد، متدولوژی را شکافت و در مورد نکات احتمالی انتقادی نظر را داد و بعد به قرار و قطعنامه تبدیل کرد. توضیح عقاید برای مردم برای ما مهم است و از منظر مردم هم چنین است که از ما این تصویر بگیرند که عقاید ما برایمان مهم اند. کسی که اینکارها را نمی‌کند خیلی ساده یک بوروکرات است که احترامی برای کسی قائل نیست. چطور ممکن است که کسی در تیم پزشکی باشد، ولی برای همکاری وقتی که با همدیگر می‌خواهند به اطاق جراحی بروند، توضیحی ندهند؟ به نظر من کسانی که بحث شان را نمی‌برند توی این جمع و با استدلال به فکر مجاب کردن رفیق شان نیستند، برای نظر رفیقشان احترامی قائل نیستند. به نظر من یک مشکل اصلی بالای حزب این است که به همدیگر افتخار نمی‌کنیم. من یکی به تک تک شما افتخار کرده و افتخار می‌کنم، و هر فکر و نظر خودم را با شما در میان گذاشته‌ام. ولی برای شما اینطور نیست که اگر اتفاقی افتاد همدیگر را خبر کنید که بدانید چگونه فکر می‌کنید. برای اینکه هر کس فکر می‌کند که دیگران از خودش پائین‌ترند. من اینطوری‌ام، بدون رفقای معینی نمی‌روم توی این جنبش. در دوره قدیم هم بدون کسان دیگری نمیشد کاری کرد. با رفقای از کومه‌له هم که سروکار داشتم همینطور بود، اگر میگفت من اینطوری فکر می‌کنم من به او میگفتم اینطوری فکر نکن، چون بدون تو کارم پیش نمی‌رود. من علاقه‌ای ندارم که ۱۵ نفر بادمجان دورقاپ چین بردارم و نشریه مثل سیاست کارگری را در بیاورم. اگر حزب بخواد بماند قبل از هر چیز همین آدمها باید بدانند که بدون داشتن همدیگر هیچ نیستند. اگر کسی قصد متحد کردن دیگران با خود را دارد باید بنویسد، سمینار و سخنرانی بگذارد و فکر نکند اگر به او انتقادی کردند، تعرضی به ساحت و مقام او شده است.

بحث من برای شرایطی است که من نباشم. خودم هیچ قصد مردن ندارم، دکتر من هم چنین تصویری ندارد. برای من حزب کمونیست کارگری مستقل از بودن یا نبودن من، مهم است، اگر این حزب از بین برود، فاتحه جنبش هم خوانده است. من فکر می‌کنم که حزب را میتوان بدون منصور حکمت هم به قدرت رساند. چون معتقدم که خط منصور حکمت با فقدان منصور حکمت از بین می‌رود. من انتظار ندارم که کسانی که در زمان حیات من و در شرایط حضور خود من نیامدند گوشه‌هایی از بحث‌ها را بگیرند، بعد از حیات من این کار را بکنند. ولی برای پیش برد خط خودتان تلاش کنید. به نظر می‌رسد کسانی که قصد ندارند برای پیشبرد نظرات خود هم تلاش کنند، نظرات خودشان را هم مهم نمی‌دانند. سوال این است که آیا کسانی حاضرند همین حزب کمونیست کارگری را در دسترس طبقه کارگر ایران بگذارند و در صحنه سیاسی جامعه ایران نگهدارند؟ برای کسانی که می‌خواهند، این عملی است. و حتی بدون من هم عملی است. شرط آن وجود کسانی است که با تمام قدرت از حزب دفاع می‌کنند و در مقابل متعرضین و دشمنان کمونیسم قاطعانه می‌گویند خفه! حزبی که برای چیلوسی متقابل نیست و کسی را که نمی‌خواهد با حزب بماند، با تملق و امتیازدهی نگه نمی‌دارد. اگر این وحدت بالا موجود باشد، کمتر فرجه‌ای باقی می‌ماند که کسان متفرقه‌ای بگویند من "جناح فلان" حزب هستم. اگر بالای حزب ۸۵ درصد حزب را با خود داشته باشد آن ۱۵ درصد مخالف احتمالی نیز حرف خود را نگه‌می‌دارد. برای همین است که بالای حزب تعیین می‌کند که این حزب بماند یا از هم بیاشد. به نظر من اگر چنین اراده‌ای در بالا وجود داشته باشد،

قبل از اینکه هر بحث و جدل و اختلاف به مرحله قطعی برسد، با درایت حل و فصل خواهد شد. باید برای بحث کدهانی وجود داشته باشد. برای حل اختلاف باید کدهانی وجود داشته باشد. باید برای اینکه چه چیزهایی از نظر اخلاقی درست نیست کدهانی وجود داشته باشد. مثلا نمیشود به بحث خودت پاسخ ندهند، ولی تلفنی به یک شخص دیگری گفت. اوایل ما این موازین و معیارها را داشتیم. جنبش ما بر اساس یک سلامت اخلاقی به جلو آمد. الان هم باید گفت اساس سازمان من بر مبنی اعتماد متقابل است. اینکه اگر نقدی دارید چرا در جلسه آنرا مطرح نمی‌کنید؟ این مهم است. اینکه "محفل" درست نکنید، این کدها باید وجود داشته باشند. اگر نه به دلیل اینکه همه با هم، هم خط نیستند هر چیزی بسادگی به یک دلچرکینی تبدیل میشود. کورش (مدرسی) گفت هر کس خط خودش را دارد.

کمونیسم کارگری و حکمتیسم خط حاکم بر این مجمع نیست. پرنسپهای سیاسی اجتماعی بر این جمع حاکم است. چه قانون کاری را می‌خواهند، در چه جامعه‌ای می‌خواهند زندگی کنند و از این قبیل برای همه مشترک است. اما خصلت دینامیک کمونیسم کارگری و اینکه در شرایط متفاوت چگونه میتوان آن را نمایندگی کرد، یکسان و مشترک نیست و نگرش و متدولوژی مشترکی نداریم.

حالا فعلا خطر پیشرفت غده سرطانی در گلو زیاد به نظر نمی‌رسد. سوالی که برای من مطرح است این است که آیا بقیه عمر باقیمانده‌ام را صرف این خواهم کرد که تعدادی را برای ادامه دفاع از ۱۵ درصد عقاید کم‌کمان هل بدهم؟ قرار نیست در کنگره بعدی، شش سخنرانی اصلی حزب را باز من ایراد کنم. در صورتی که زنده بمانم برای بقیه عمر خود فکر دیگری خواهم کرد. ادامه روال تاکنونی برایم جالب نیست. با اینحال حزب مثل بچه من است، این حزب را بهر قیمتی دست هر کس نمیدهم. نه به عنوان منصور حکمت، بلکه به عنوان عضو حزب. اگر بدانم که با عدم دخالت من این موضعی که من دارم پیش نمی‌رود، می‌مانم. نه بخاطر "عشق به قدرت"، بلکه بخاطر پیشبرد سیاستی که به آن معتقدم. اما اگر بدانم که بی‌فایده است، از خیرش خواهم گذشت و حزب را می‌گذارم که هر کاری با آن می‌خواهند بکنند و در نتیجه از پذیرش مسئولیتی که پیگیری آنرا نمیتوانم تضمین کنم خودداری می‌کنم. چرا من باید عمرم را بگذارم که موضعی را که چندین سال است طرح و پیگیری کرده‌ام، دوباره ترویج کنم؟ چرا من باید عضو رهبری حزب را وادار کنم که اخبار گوش کند و یا فلان عضو دیگر را تشویق کنم که بیشتر بجنبد و کمی از خود مایه و انرژی بگذارد و یا از عضو دیگر رهبری خواهش کنم که یای (افق سیاسی اش) را از چهارچوب جغرافیایی کردستان قدری بیرون بگذارد؟ عمرم را که سر راه نیآورده‌ام؟! اگر کسی به من بگوید فلان کار را بکن من می‌روم و انجام میدهم. 